

سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت؛ مُحمّدعلی همایون کاتوزیان؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ ج: ۱، تهران: نشر نامک، ۱۳۹۴ق، ۱۷۲ ص، زقعی.

سَفَرِ پُرْخَطَرِ سَعَدِي شيرازي، از آگسford تا پرينستون!

جويا جهانبخش

قَلَمِ از دَسْتِ مَنْ نَمِي افْتَد
بِوِي گُلِ از سَخْنِ نَمِي افْتَد
سَبْزِي از سَبْزِه پاك مِي نَشُود
شُرْخِي از نَسْتَرَنِ نَمِي افْتَد
تا كه روغْنِ درين چِراغِ بُود
خويشِ شَمِ از خويشِ شَنِ نَمِي افْتَد
نَفْسَمِ حَبْسِ شُدْ به سَيْنِه وَ باز
دَهْتَمِ از سَخْنِ نَمِي افْتَد... [!]

(همایون کاتوزیان)

به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی ...

دَمْدَمه‌های بهار ۱۳۹۵ هـ. ش.، بازار فرهنگ و کتاب، «به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی»،^۱ - انتشارِ مَجْموعه تازه‌ای را درباره «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» و تَحْتِ هَمِينِ عَنوان، به نظاره نَشَسْت، و نَخُستين حلقه‌های این زنجیره جدیدالانتشار را خوشآمد گُفت. - از نَخُستين اَجْزايِ اِين سِلْسِلِه كه هر دَفْتَرِ آن به يك شَخْص^۲ يا گروه^۳ مؤثّر در تاريخ و فرهنگ و تمدنِ ايران و اسلام اِختِصاص خواهد داشت، دَفْتَرِي است در مُعَرَفِي شَيْخِ شيرينِ شُخْنِ شيراز، «سعدی» ي بي هُنْبا؛ كِتَابِي زيرِ نامِ سَعَدِي، شاعرِ زندگي، عشق و

چكیده:

از نخستین اجزای سلسله انتشارات «سازندگان جهان ایرانی اسلامی»، دفتري در معرفی سعدی شیرازی تحت عنوان «سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت» است. اثر مذکور، به قلم محمدعلی همایون کاتوزیان و ترجمه کاظم فیروزمند به رشته تحریر درآمده و توسط نشر نارمک منتشر شده است. این سلسله در اصل، ترجمه فارسی دفتري است از مجموعه سازندگان جهان اسلام که در فرهنگستان به سرپرستی پاتریشیا کرون انتشار یافت. نشر نارمک، بخش‌های مرتبط با فرهنگ ایرانی را از آن انتزاع کرده و پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مجموعه «سازندگان جهانی ایرانی اسلامی» انتشار می‌دهد. نویسنده در نوشتار حاضر، دفتري که مربوط به سعدی است را در بوته نقد و بررسی قرار داده است و کاستی‌های آن را در جنبه‌های مختلف محتوایی، ترجمه و نشر متذکر می‌شود.

کلیدواژه:

سعدی شیرازی، کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، محمدعلی همایون کاتوزیان، کاظم فیروزمند، مجموعه سازندگان جهان ایرانی اسلامی، نقد کتاب.

۱. نمی‌خواهم اَوَّلِ بَسْمِ اللّهِ قَالِ كَرْدِه باشم؛ ولی برخلاف فرموده شاعر والامقام، «نسترن» سپید و صورتی و زرد هم شهرتی داشته و در آدب فارسی بویزه نَسْتَرَنِ سپید مورد تَوْجُّه سَرایتندگان بوده است. مُراجعه به همین لُغْتِ ناهمی دهخدا که مَعهودِ وَضیع و شریف است، در این باب، کُلِّي مَعْلومات دانش‌آموزانی چون داعی را ارتقا تواند داد.

۲. استاد همایون کاتوزیان این «سروده» را در «آگسford» «انشا» فرموده، و با افزایش آن برگنجینه آدب فارسی همگان را قَرینِ اِمْتِنان ساخته‌اند. شاید نَسْتَرَنِ‌های آنجا همه «سرخ» است و نَسْتَرَنِ غیرسرخ را به رَسْمِیت نمی‌شناسند. ما که نبوده‌ایم و تَرَفْتِه‌ایم و ندیده‌ایم!

۳. مَجَلَهٗ كَلِك، مُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش.، ص ۴۱، ص ۱۰۳.

۴. «به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی / سخن را دادم از دولتِ بُلندی...» (نظامی گنجه‌ای).

۵. مثلاً: کریم خان زند، ابن عربی، ...

۶. مثلاً: - اِخْوَانُ الصَّفَا.

شفقت، که آقای «دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايون کاتوزيان» به زبان انگلیسی نوشته و آقای «کاظم فيروزمند» برای ما فارسی زبانان ترجمه کرده‌اند.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دفاتری است از مجموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فرنگستان «به سرپرستی استاد فقید خانم پاتریشیا کرون [استاد درگذشته «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزهيب سرپرستی مجموعه را برعهده گرفتند»؛ (ص ۵) اینک، نشر نامک، بخشهای «مرتبط با فرهنگ ایرانی» را از آن انتزاع کرده پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مجموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» انتشار می‌دهد، تا من و امثال من قدری از این عوامی به درآییم و چشممان به دنیای علم و ادراک باز شود! ... شوخی و لاغ نمی‌کنم. ... اینکه گفتم، بی‌پرده و بی‌تعارف کلام آقای «مرتضی هاشمی پور»، دبیر مجموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، است که در آغاز یادداشتی که به عنوان «دبیر مجموعه» نوشته‌اند، چنین آورده‌اند:

«هدف مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی آشناساختن افراد غیرمتخصص و علاقه‌مند به پژوهش‌های مستند و دقیق درباره تاریخ و تمدن ایران و اسلام است». (ص ۵)

ایشان سپس ترتصیح کرده‌اند:

«درست است که این مجموعه به دست متخصص و صاحب نظر در هر موضوع فراهم آمده است ولی ... علاوه بر پژوهشگران علاقه‌مندان و غیرمتخصصان هم از آن بهره‌مند می‌شوند. روش درست و کاویدن منابع و اسناد از جمله ویژگی‌های کتاب‌های مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی است». (ص ۵)

باز سپس توافزوده‌اند:

«امید است مجموعه حاضر هم اطلاعات و دانش خوانندگان علاقه‌مند را بیفزاید و هم دانشجویان را درسی در روش تحقیق باشد». (ص ۵ و ۶)^۶

باور بفرمایید این همه برشمردن مزایا و محاسن، اغواگرست، حتی برای این قلم‌زین مسکین - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - که صابون مراتب سعدی‌شناسی استاد دکتر هُمَايون کاتوزيان سابق بر این هم به تنش خورده است و تحریرات فارسی نامبرده را در باب شیخ شیراز خوانده و می‌داند مُشَاراً اَلَيْهِ، لأقل در این موضوع، به هیچ روی، «متخصص و صاحب نظر» نیست، و اگرچه پاره‌ای تَفَطُّن‌های مفید و تَبْهَاتِ گهگاهی در باب سعدی دارد، و نه بیشتر، - راست چونان خورد مُخْلِص!! - از دُرُسْت خوانی و دُرُسْت فَهْمِي آثار شیخ سخت عاجز است! ... خود «شرح این هجران و این خون جگر» را در مکتوبی زیر نام سعدی خوانی در آکسفورد^۷ که عُمْدَةً به نقد تالیف فارسی دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايون کاتوزيان تحت عنوان سعدی: شاعر عشق و زندگی^۸ می‌پرداخت - به قلم آورده‌ام که پیش‌ترها انتشار یافته است و لابد خواهندگانش خواهند یافت. باری، از شما چه پنهان که با ملاحظه این دفتر نوپدید و تُحْفَهُ نرسید، با خود گفتم: «نگند اینجا چون دکتر از برای اَجَانِب و به أَلْسِنَةُ اِفْرَنْجِيَّة قلم فرسوده است، متاعی که عرضه شده از لونی دیگر باشد؟! ... این کتاب را برای از ما بهتران نوشته‌اند و لابد طوری از آب درآورده‌اند که میان سر و همسر مایه سرشکستگی نباشد! ... تازه گیریم دکتر کاتوزيان باز آبروی آکسفورد را کم و زیاد کرده باشد؛ پاتریشیا کرون، استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون» (و البته مُستشرقی بسیار اسلام‌ستیز و ...!)^۹ که نمی‌آید - با این

۶. تأکیدها، از ماست.

۷. چاپ شده در اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س ۹، ش ۱۰۰، مرداد ۱۳۹۳ هـ. ش، صص ۴۲ - ۴۸.

۸. ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ هـ. ش.

۹. داستان کیستی «پاتریشیا کرون» (Patricia Crone - ۱۹۴۵ - ۲۰۱۵ م.) و چستی آراز وی و قضا این که چه سان جماعتی در ایران، از پیش از مرگ او، برای تبلیغ و ترویج این مُستشرق مُتَعَصِب و آنازش آستین همت تریزند و چه‌ها که نگفتند و چه‌ها که نمی‌کنند، یکی داستانست پُر آب چشم که هم اکنون ما را مجال بازپرداختن بدان نیست.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دفاتری است از مجموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فرنگستان «به سرپرستی استاد فقید خانم پاتریشیا کرون [استاد درگذشته «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزهيب سرپرستی مجموعه را برعهده گرفتند»

کاش لاَاقْلَ آنها کاری می‌کردند که ساده‌لوحی چون داعی خیال ننگد به هر کجا که روی آسمان همین رنگست و در کتابتیب آکسفورد و دورالعلم پرینستون هم که باشی، با صد من ادعای ادبیت و چه و چه‌ها، باز ای بسا از روخوانی چند بیت شعر و چند سطر نثر مورد پژوهش عاجز باشی یا در آرزویی کتاب گم‌آرز و عامیانه‌ای که به اسم نوشتار تخصصی به چاپ می‌سپاری و اِدْنِ انتشارش می‌دهی گُمیتت لنگ بزند!

کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، احتمالاً به مدد تبلیغات گیرا و توزیع موفق، و برتری، همان حُسن ظنّ ما جماعت کتابخیز - که من خود بدان دُچارم!، و شاید پیش از همه و بیش از همه، از قِبَل محبوبیتی که شیخ شیراز دارد، در بازار کاسد کتاب ایران، متاعی رونق‌مند در شمار آمده؛ و آنسان که بعضی جرائد خبر دادند - و العُهدَةُ عَلَی الْمُخْبِر - در برخی کتابفروشی‌های تهران در زمره کتابهای «پُر فروش» قرار گرفته است.^{۱۵}

هرچند قآنی گفته است:

جایی که پُشک و مُشک به یک نِرختست
عَظّار گو ببیند دُگان را!

باز نومید نباید بود. چه، شاید تَصَفُّحِ مُتَمَّالانهُ همین کتاب، دَسِتِ گَم به کار «بیدارباش» بیاید. شاید!

آنچه خواهید خواند، یادداشتهائی است پراکنده که از زهنگذر چُنین تأملی فراهم آمده است. مُشترکات بسیار زیاد این تألیف انگلیسی فارسی شده استاد کاتوزیان - یعنی: سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - با آن تألیف فارسی وی - یعنی: سعدی: شاعر عشق و زندگی، گاه مِرا به گفت وگویی دوباره در آنچه زین پیش در سعدی خوانی در آکسفورد مورد بحث قرار داده‌ام، گشاینده است. در این باره، سرشتِ مُکَرَّرگونه کتاب استاد، نگارنده را ناگزیر از عود و إعادت ساخت؛ و اختیار با راقم نبود.

تو هم در آینه حیران حُسنِ خویشتینی!^{۱۶}

از من است آنچه بر من است، آری،

جز من از من به من نمی‌افتد!^{۱۷}

(هُمایون کاتوزیان)

۱۵. به گزارش هفته نامه صدا (شنبه، ۲ مرداد ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۸۲)، در حاصل جمع گزارش پُر فروش‌های هفته چهارم تیرماه سه «شهر کتاب» در تهران، کتاب یادشده، در میان ده کتاب پُر فروش، حضور داشته است، البته با ژنته دهم. ژنته نهم، از آن بی شعوری خودکارا، و ژنته ششم، از آن ده روز با داعش!! بوده است؛ فَاغْتَبِرُوا یا اُولَی الْأَبْصَار!

۱۶. عَجَب در آن نه که آفاق در تو حیرانند / تو هم در آینه حیران حُسنِ خویشتینی! (سعدی).

۱۷. مَجَلَّة کَلک، مُرداد ۱۳۷۲، ش ۴۱، ص ۱۰۳.

این بیت «پنج منی» را استاد کاتوزیان به سال ۱۹۸۸ م. در آکسفورد سُروده‌اند؛ و مُخلص، اگرچه برادوار شعری کلاسیک فارسی اِشرافی کاتوزیان وار ندارد، خیال می‌کند شما هم تصدیق بفرمایید که یک چنین بیت‌های قَبیل پنج منی را نادر کسانیه به ریش ادبیات ایرانی بسته باشند!... زهی اِدّاع پهلوانانه!!!

وَجَاهَتِ جهانگیر پرینستونی اش! - خود را بازیچه کُند و اعتبار یک مَجْموعه - مثلاً - علمی را تحت الشُّعاع مُسامحات جناب دکتر قرار دهد!... آری! خام طَمعی کُردم و به سودای آن که «درسی در روش تحقیق» بیاموزم و «روش درست و کاویدن منابع و اسناد» را یاد بگیرم و چه و چه‌ها، این - به اصطلاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» را در مُطالعه گرفتیم^{۱۸} و تازه فهمیدم حکایت «سعدی خوانی» حَضرات، خواه در آکسفورد و خواه در پرینستون و خواه در هر کجای دیگر، پُر توفیر ندارد! بی اطلاعی، بی اطلاعی است، و کاهلی، کاهلی؛ آکسفورد و پرینستون و دورقوزآباد نمی‌شناسند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، که نویسنده اش ایرانی است - یا لاَاقْلَ زمانی ایرانی بوده است! -، «می‌خوانیم که یک جا (ص ۱۸)، گویا طرداً لالباب و لاُئد از برای آدای حَقّ زادبوم خویش، فرموده‌اند:

«... ایرانیان اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی‌های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند».^{۱۹}

خلاصه کلام: الْفَاتِحَه!!^{۲۰}

روسیاهی امثال بنده و اینکه خیلی چیزها در این ممالک محروسه «بو می‌دهد»، تعارف بردار نیست. لیک آنها که عمری آب آن و رآب را خورده و مقادیری - به قول سعدی - «از هیأت نَحُستین بگردیده و سُرخ و سپید برآمده»^{۲۱} اند، همان کسانیه که این دُرفشانی‌های آکسفوردی را طَبَقِ طَبَق به چاپ می‌زنند و خیال می‌کنند چیزی بودار ندارند، ای

شاید زمانی در بازگفت حکایت «مُسْتَفْرَنگ» بازی‌های بعضی همروزگارمان در عالم «اسلام شناسی»، درباره «پاترنیسیا کرون» و آثار و افکارش و این که چه قدر «اسلام شناسی» این مُسْتَفْرَنگ بلند آوازه با «سعدی شناسی» دکتر کاتوزیان خودمان اشتراک منهج دارد؛ سخنی بشُوخ گفته شود.

۱۰. استاد کاتوزیان، جایی، از اِقْدان نقد در ایران فرموده‌اند (نگر: آیین - مَجَلَّة، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳). جای کلام استاد که البته روی چشم ماست؛ ولی مسأله، فقط اِقْدان نقد نیست. آنجا هم که خود من ساده‌دل، مکتوبی ناقدانه در باب شاهکار پیشین استاد می‌نویشم و انتشار می‌دهم، باز وقتی این شاهکار پسین را می‌بینم و آن حرفها را می‌شنوم، خیال بزم می‌دازد و می‌خزم و می‌خوانم، به هوای آن که لاُئد این چیز دیگریست!

۱۱. استاد دیرسالهاست که از این خاک پاک دور افتاده‌اند. در مقاله‌ای که بیش از یک دهه پیش اِنْتِشار داده‌اند، به مُناسبتی فرموده‌اند:

«... من در عرض سی و هفت سالی که در انگلیس زندگی کرده‌ام، بیش از چهار بار به ایران سفر نکرده‌ام، و اینک بیش از بیست و یک سال است که خاک ایران را ندیده‌ام...» (مَجَلَّة بخارا، مهر ۱۳۸۳ هـ. ش.، ش ۳۸، ص ۸۳).

۱۲. استاد، جاهای دیگر هم به همین نحو، در باب خُلُقَاتِ ما ایرانیان، روشنگری (!) فرموده‌اند. نمونه را، نگر: آیین (مَجَلَّة)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳.

۱۳. چُنین فاتحه‌خوانی‌ها، در کلمات دُربار استاد، نادر نیست.

در یک گفت وگویی مطبوعاتی، نه گذاشته‌اند و نه برداشته‌اند، و - دور از جان خودشان و مُتَعَلِّقین مُحْتَرَم! - فرموده‌اند:

«ما ملتی هستیم که منطق سِرمان نمی‌شود» (آیین - مَجَلَّة، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴)!

۱۴. کُلِّیات سعدی، به اِهِتِمَامِ مُخَدَّعِلی فُروغی [یا همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظَر تِهاه الدین خُرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَّه اِنْتِشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۹۰.

قَسَم و آيه اديب بودنش را به رُخ اين و آن بگشود. کتابش را، شِعْرَش را، تَصْحِيحَش را، تَحْلِيلَش را، می خوانيد؛ خودش داد می زند شَفِيعِي کَدَکَنِي کيست و چه مایه ای از فَضْل و چه پایه ای از هُنْر دازد. حالا کتاب آقاي کاتوزيان داد نمی زند؛ ايشان نَفْسِ نَفِيسِشان را زَنجِه کرده اند و از اَوَّل دازند فریاد می زنند که عالم، بَلْ عَلَامَهْ اَيْنِ فُنُونِ اند!

خَيْرَ مَقْدَمٍ! حَبِّذَا! اَهْلًا! هَلَا!
لَوْحَشِ اللهُ! بَارَكَ اللهُ! مَرْحَبًا!^{۲۰}

استاد کاتوزيان خود جایی فرموده اند:

«... أَصْلُ مَعْرُوفِ رِوَايَاتِنا خَتِي است که آدمهایی که مرتب درباره ارزشهای خودشان حرف می زنند، دچار خودگم بینی هستند و هي بوق می زنند تا خودشان را بنمایانند...»^{۲۱}

شيخ شيراز در «کالج سنت آنتونی»

«رِوَايَتِ» دکتر هُمَايُونِ کاتوزيان از سَعْدِي شيرازي، رِوَايَتِي است بسيار بَدِيع و گاه مُنْحَصِر بَقَرْد (و أحياناً مُشْتَمِل بر مُهْمَلَاتِي سَخِيف که بيشتر به کار تَفْرِيحِ خاطر می آيد تا تَقْد و بَرَسِي عالِمانه!).

در کتاب سَعْدِي، شاعرِ زندگي، عشق و شَفَقَت، از آن «مطالعه عميق و نيز انتقادي آثار سَعْدِي» که آقاي کاتوزيان مُدَّعي آن است (ص ۱۱)، بُدْرَتِ نشانهُ روشنی به چشم می آيد. در مُقَابِل، شتاژدگي زيانبار خواننده ای مُتَفَتِن که بِضَاعَت و حِوَصْلَهُ خواندنِ دُرُوسَتِ آثارِ سَعْدِي را نداشته است و در بازخوانی و بازگویی ساده ترین چیزها مُسَامَحَاتِ غريب می کُند (و گویا - از بُن - «روشِ دَرُوسَتِ [تَحْقِيقِ] و [اَتِينِ] کاويدنِ منابع و اسناد» را نمی داند)، چشمگیر است. مُسَامِحِه از سر و کولِ اين کتاب بالا می رُود - حَتّی در صَبْطِ نامها و نقل و تَقْرِيرِ قولها!

آقاي کاتوزيان بَتَكَرَّار (ص ۲۴ و ۳۰) از حِكَايَتِ سَفَرِ سَعْدِي به «بَلِخ» و «باميان» سَخَنِ گُفْتِه و مَزِيدِ اِفَادَاتِ را فرموده اند که «بَلِخ و باميان» در افغانستان امروزی است.

ايشان اگر در اين - به اِصْطِلَاح - «پژوهش... مستند و دقيق»، در حَدِّ نَظَرِ انداختن به ويرانستهای نِسْبَهْ مُعْتَبَر تَر گِلستان، نَفْسِ نَفِيسِ خويش را زَنجِه فرموده بودند، بُوْضُوحِ می دیدند و درمی یافتند که سَخَنِ سَعْدِي از «بَلِخ و باميان»،^{۲۲} نه «بَلِخ و باميان» که در بَعْضِي چاپها به نَظَرِ حَضَرَتِ اُستادِي رَسِيدِه. نيز می آموختند که اِضْفَاتِ «بَلِخ» به «باميان» از باب

۲۰. نشاطِ اصْفَهَانِي.

۲۱. اَتِين (مَجَلَه)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش. ص ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴.

۲۲. من بنده می افزايم: به قول آينه بَغَلِ اتوموبيل ها، «أشياء آنچه می بينيد به شُما نزديک ترند»... !!!

۲۳. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج اميرکبير، ص ۱۶۲؛ و گِلستانِ سَعْدِي، تَصْحِيح و تَوْضِيح: دکتر غلامحسین يوشفي، ج: ۱۰، تهران: شرکتِ سِهامي اِنْتِشَارَاتِ خِوَازَمِي، ۱۳۹۱ هـ. ش. ص ۱۶۱.

اُستاد «کالج سنت آنتونی و انستيتوي مطالعاتِ شرقي» «دانشگاه آکسفورد»، آقايِ دَکترِ مُحَمَّدِ عَلِي هُمَايُونِ کاتوزيان، با اِعْتِمَادِ به نَفْسِ زَائِدِ الوَصْفِي که در آثار و اقوال ايشان موج می زند (و شايد برخی، بي رود بایستی، آن را «خودپسندی» بخوانند و «بُزُرگي فروختن» بدانند؛ و داعی نيز با اين تَلَقُّی هَمْدِاَسْتان است)، کتابِ خويش را با بَيَانِ مَرَاتِبِ اَهْلِيَّتِ و مَدَارِجِ فَضْلِ و فَضِيلَتِ فَرَهْنِگِي و اَدَبِيِ خود می آغازند:

«من با اَدَبِيَاتِ کهن و نوينِ فارسي بزرگ شدم». (ص ۱۱)

در ادامه نيز کتابِ خودشان را مُکْتَبِي بر «مطالعه عميق و نيز انتقادي آثار سَعْدِي» قَلَمْداد کرده و بي هيچ حَفْضِ جَنَاحِ «آشنائي نزديک» خويشتن را با «کُلِّ پيکره اَدَبِيَاتِ کلاسيکِ فارسي» و «تاريخچه آن، قالب ها و محتواها، ژانرها و سبک ها، عروض، صنايع بدیعی و صنايع اَدَبِيِ آن» (ص ۱۱) موردِ تَصْرِيحِ قَرار داده اند.^{۱۸}

شايد کسی بگويد: اين همه مَن مَنَمِ کردن و خودستايی، بيجاست، و به قولِ سَعْدِي، «مَشْکِ اَنَسْتِ که ببويد، نه آنکه عَطَّارِ بگويد».^{۱۹}

خواهم گُفْت: خيّر! آنچه بيجاست، هَمِينِ اِشْکَالِهاي نيش غولی و قياسهای مَعِ الفَارِقِ وَهْمِي است! آقاي کاتوزيان حَق دازد اين همه از دانيش اَدَبِيِ دَم بَرَنَد و بر اَدِيبِ بُوْدنِ خود اِضْرار و اِلْحاحِ کُند؛ چرا که اگر خودش نگويد، کتابش هرگز بدين معنی گواهی نمی دهد. خوب، وقتی مُشْکِ خودش نمی بويد، عَطَّارِ بيچاره مَجبور می شُودِ سُخْنَرَانِي هاي عَرَّا کُند. هَمِينِ جاسْتِ که می گويم: قياس «مُستشکل»، مَعِ الفَارِقِ وَهْمِي است! کسی مثلي دَکترِ شَفِيعِي کَدَکَنِي مَجبور نيست، با

۱۸. اُستاد کاتوزيان، هَضْمِ نَفْسِ کرده و روي آورد نَفْرَموده اند که بَرَسَر اَيْنِ همه هُنْر، خود در زُمَره «شاعران» مُعاصر اند؛ دَقْتَرِ شِعْرِي دازند؛ گَهگاه مَجَلَاتِ را به نمونه سُروده هاي خود مَزَّيْنِ فرموده اند: ...

ما اگرچه بيئي چند از یکی از سُروده هاي اُستاد را در مُفْتَحِ هَمِينِ مَقَالِ آورده ايم، سَزَامِي بِنِيسَمِ مَتْنِ کَامِلِ يکي ديگر از سُروده هاي ايشان را که در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۸ م. در آکسفورد سُروده شُده و زيرِ نام «صبح شد» در مَجَلَهْ کِلْکِ (بَهْمَنِ و اسفند ۱۳۷۲ هـ. ش. ص ۲۷ و ۴۸، ص ۱۲۳ و ۱۲۴) به چاپ رسيده است، هَمِينِ جا بياوريم تا خواننده ارجمند، هم از چون و چَندِ هُنْرِ شاعري دَکترِ کاتوزيان آگاه تر شُود و هم - در صورتِ تَمَائِلِ - با زَنابِ آن همه تَخْصُصِ و تَوَعُّلِ اَدَبِيِ را خود در سُروده اُستاد بازکاود:

«چهره در چهره، جان به جان آيد
گردی از سببِ اسب در افق است
زنگ زنگوله شتر هر شب
خواندم از سایه های بر دیوار
دیدم از بیچ و تاب گل کامروز
در بیابان ستاره باران است
یوسفی کوبه چاه گم شده بود
پسران رسیده خوشحال اند
می رسد هر زمان خبر که به شهر
گر به خواب است یا به بیداری
(مَوَاطِنَتِ بِر حِفْظِ و قِرَائَتِ اَيْنِ شاهکارِ اَدَبِيِ بي بَدِيلِ، به اَکابِرِ و اَصَاغِرِ و اَعَالِيِ و اَدَانِيِ فارسي دانا جهان، عَلِيِ اَلْخُصُوصِ هَمَانِ اَقَابِشَرِهاي رَسِيدِه که از برای چُنانِ اِسْتِشْمَالِها و لِ مِي چُزَنَد و خِوشحالِي مِي کُنند و آن دخترخانه هاي بُواده مُذْکُورِ در شِعْرِ اُستاد، اَکِيدًا سَفَرِ اِشْرِ مِي شُود!).

۱۹. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج اميرکبير، ص ۱۸۲.

اِقْتِرَابِ وَاِنْتِسَابِ، يَا اِضَافَهُ مَوْصُوفِ اسْتِ بِه صِفَتِ. ۲۴

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینام مسطور در حکایت سعدی را، «بلخ بامیان» - و نه «بلخ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزیان، همان - سعدی نامه عصر پهلوی اول (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از معدود مراجع جدی سعدی شناختی است که در کار خود دیده و - باحتمال - خوانده اند، و همان مقاله بدیع الزمان فروزانفر را که بدان ارجاع کرده اند، لختی متأملانه تر از نظر می گذرانند،^{۲۵} می دیدند که در آنجا هم «بلخ بامیان» آمده است، نه «بلخ و بامیان».

چند ده سال پیش از این، زنده یاد استاد مجتبی میثوی در مقاله ای که در انتقاد از بانگ نای محمد علی جمالزاده نوشت، گفت:

«... چرا علمائی مثل مرحوم قزوینی و مرحوم نیکلسن و مرحوم ژول مهل و مرحوم فروغی باید زحمت بکشند و متون کتب بزرگ تاریخی و ادبی ما را تصحیح و طبع کنند و نشر بدهند و ما این قدر قدر خدمت و زحمت ایشان را نشناسیم که از متون تصحیح شده ایشان استفاده کنیم و هنوز هم همان کتابهای چاپی پیش پا افتاده بازاری را به کار ببریم و شاهنامه خاور و گلستان قریب و مثنوی علاءالدوله و حافظ قدسی یا حکیم را ملاک کار خود قرار دهیم؟ پس فایده بودن این چاپها چیست؟...»^{۲۶}

شاید در مختله استاد زنده یاد میثوی هم نمی گنجید که روزی مجبور شویم با استاد جلالث مآبی که دهها سال عمر خود را در ممالک راقیه در دانشگاه سپری کرده است^{۲۷} و - پنداری - «مُرشد کامل» شده، بر سر همین معانی پیش پا افتاده، گفت و گو، بل احتجاج، کنیم!

استاد کاتوزیان یک جا با استناد به حکایت مشهور گلستان شیخ فرموده اند: «... راوی ... در سالی که محمد خوارزمشاه کاشغرا را از ختا گرفته بود، به آن دیار رفته بود» و «تاریخ این رویداد سال ۶۱۰ / ۱۲۱۳ م است» (ص ۲۵).

آنچه در گلستان مصرح است، صلح خوارزمشاه است با ختا و رفتن راوی به کاشغر، نه گرفتن کاشغرا!^{۲۸}

جای دیگر (ص ۲۹) از قول آن بازرگان سودائی که شبی در جزیره کیش سعدی داستان را به حُجره خویش درآورده بود، آورده اند: «... پس از انجام دادن آن نقشه ها دگانی برای خود تهیه می کند و در آن خواهد نشست و از سفر و گشت و گذار خواهد آسود».

نمی دانم ماجرای «تهیه» دگان (!) از کجا آب خورده است. آنچه در گلستان آمده، این است: «... تَرَکِ تِجَارَتِ کُنْمِ و به دگانی بنشینم»^{۲۹}. این که آن دگان چه ویژگیهایی داشته و بازرگان مزبور می خواسته در دگانی که از پیش داشته بنشیند یا دگان تازه ای - به اصطلاح این کتاب - «تهیه» کند، بگلی مسکوت است و شاید خود سعدی هم به آن نیندیشیده باشد!

از همین دست است تعیین محل «عزا در فرنگ»:

۲۴. سنخ: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۴۹۱ و ۶۷۷.

۲۵. سنخ: سعدی نامه (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند)، ۱۳۱۶ هـ. ش.، ص ۶۸۸.

۲۶. مجله یغما، ۱۳۳۸ هـ. ش.، ص ۲۰۰.

استاد مجتبی میثوی، این مقاله را، با نام مستعار «علینقی شریعتمداری» نوشته بود. به یاد داشته باشیم که میثوی از اُخفادِ عالمِ دینی شهیر، شریعتمدارِ اسرآبادی، بود.

۲۷. دکتر کاتوزیان خود فرموده اند: «همه این سالهایی که خارج ایران بودم، عمرم در دانشگاه گذشته است» (آیین، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳).

۲۸. سنخ: گلیات سعدی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ و: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۴۱.

۲۹. سنخ: گلیات سعدی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ و: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۱۷.

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینام مسطور در حکایت سعدی را، «بلخ بامیان» - و نه «بلخ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزیان، همان - سعدی نامه عصر پهلوی اول (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از معدود مراجع جدی سعدی شناختی است که در کار خود دیده و - باحتمال - خوانده اند، و همان مقاله بدیع الزمان فروزانفر را که بدان ارجاع کرده اند، لختی متأملانه تر از نظر می گذرانند، می دیدند که در آنجا هم «بلخ بامیان» آمده است، نه «بلخ و بامیان».

سعدی می‌گوید:

کسی گفتش: ای یار شـوریده رنگ!
تو هرگز غـزا کـرده‌ای در فـرنـگ؟^{۳۰}

آری، می‌گوید: «تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟». آنگاه در کتاب اُستاد کاتوزیان محلّ غزا را (p. ۱۱۰) the Holy Land تعیین کرده‌اند که مقصود از آن «سرزمین فلسطین» است و مترجم کتاب آن را به «ارض اقدس» (ص ۱۲۷) برگردانیده. ... سرو کله فلسطین از کجا پیدا شد؟! ... احتمالاً از آنجا که خواش اُستاد پی جنگ‌های صلیبی است و سرزمین قدس، و دیگری کاری ندارد که سعدی شیرازی به روشنی گفته است: «در فرنگ»، نه در شام یا ...

در همین کتاب می‌خوانیم:

«[سعدی] در باب دوم گلستان می‌گوید روزگاری در جامع بعلبک (اکنون در لبنان) حلقه درس داشت و احساس می‌کرد که شاگردانش بی‌فکر و بصیرت و عاری از عمق روحی و فکری اند ...» (ص ۳۲).

آنچه در گلستان آمده است، نه حلقه درس، که مجلس وعظ و تذکیر است؛ مخاطبان نیز شرکت‌کنندگان متعارف چنین مجالسی اند، نه شاگردانِ دُروسِ رسمی.

از سعدی بشتوید:

در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم به ظریقی وعظ با جماعتی افشوده دلمُرده رَه از عالم صورت به عالم معنی نُبرده. دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیژم ترأثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران؛ ولیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز، در معانی این آیت که ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾، سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک‌تر از من به منست
وینت مشکِ کُلّ که من از وی دورم
چه گُفتم؟! با که توان گفت که او
در کنار من و من مهجورم!؟

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست، که زونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش. گفتم: ای شبحان الله! دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور!

فَهَم سُخَن چُون نَكُنْد مُسْتَمِع

۳۰. سنخ: گلنایات سعدی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ هـ. ش، ص ۱۶۰.

فُؤتِ طَبْنَعِ از مُتَكَلِمِ مَجْوِي

فُشَحَتِ مِيْئِدَانِ اِرَادَتِ بِنَارِ
تَا بَرَنَدِ مَرْدِ سُخَنگُوِي گُوِي.^{۳۱}

خَبط و خطای آقای کاتوزیان وقتی نمایان‌تر می‌شود که می‌بینیم این مُدعی آشنائی با زیرو بزم ادب مدرسی، در متن انگلیسی (p. ۱۷)، واژه «جامع» را در تعبیر «جامع بعلبک»، به university ترجمه فرموده و ذریافته است که «جامع» در اینجا همان «مسجد جامع» است و «جامع دمشق» و «جامع کوفه» و «جامع کاشغر» و ... در سخن سعدی و غیر سعدی، بارها به همین معنای بسیار شایع آمده.^{۳۲}

نمونه‌ای نمایان از همین لاقیدی روایت پَریشان آقای کاتوزیان از سعدی و کُلنایاتش، گزارشی است که از رساله موسوم به «سؤال خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان» به دست داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵): در این رساله که از مُلَحَقَاتِ گلنایات سعدی^{۳۳} است، چهار سؤال و یک درخواست مطرح می‌شود؛ در کتاب کاتوزیان، «سه سؤال و یک درخواست». در رساله پُرسشها ترتیبی دارد، و در کتاب کاتوزیان ترتیبی متفاوت به متن رساله نسبت داده می‌شود، و سؤال سوم متن، سؤال دُوم می‌شود و سؤال دُوم متن، آخرین سؤال. در کتاب کاتوزیان صاحب‌دیوان، «پانصد دینار سیم» برای سعدی می‌فرستد و خواننده درمی‌ماند که «دینار» که پولی است زرین، اینجا از سیم است!^{۳۴} ولی در رساله سخن از «دینار زر» است. در کتاب کاتوزیان گفته شده است که «در نامه ... مقدار پول از روی ادب مشخص نشده»، ولی در رساله مُشَخَّص و مُصَرَّح است. در کتاب کاتوزیان گفته شده که در نامه مبلغ ارسالی را «برای تهیه دانه مرغان» قلم داده‌اند؛ ولی بنا بر رساله، این معنی در نامه نیامده، بلکه از چیزهایی است که در ذهن آورنده نامه گذشته است. در کتاب کاتوزیان، وزیر، در فرجام، پنجاه هزار «درهم زر» برای سعدی روانه می‌کند و باز خواننده درمی‌ماند که «درهم» که پولی است سیمین، چرا اینجا از زر است! ولی در متن رساله سخن از پنجاه هزار «درهم» است و در نسخه بدل «دینار زر». معنایی که در کتاب کاتوزیان به واپسین شعر رساله نسبت داده شده، در آن نیامده؛ کما اینکه دو بیت سعدی درباره آن علوی که خمر می‌خورده و کعبتین می‌باخته^{۳۵} و به همین جهت نیز سخت محتاج شفاعت بوده است،

۳۱. گلنایات سعدی، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶؛ و گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج ۱، ص ۹۰ و ۹۱ (با پاره‌ای دیگران).

۳۲. عجب است مُشْرِفِ نُشْرِفِ کتاب و ویراستار ناظران، «پاتریشیا کرون»، که انتظار می‌رود لاًقل به اندازه یک نصاب الضمیان! بیش از اُستاد کاتوزیان غربی بداند، و دست کم به قدر معهود در قِصَصِ اَلْفِ کِلْه و کِلْه! با مُصْطَلِحَاتِ شَهْرِيِ اِسْلَامِيِ آشنا باشد، «جامع بعلبک» را برای اُستاد معنی نکرده، یا خود نیز نفهمیده و تن به تأیید و نُشْرَاينِ بَرْدَاشْتِ سَخِيْفِ داده است!

۳۳. نک: گلنایات سعدی، ج ۱، ص ۹۱۷ - ۹۱۹.

۳۴. به قول آن «هجونامه» گذانی: «... به جای طلا نقره‌ام داده است!!!»

۳۵. کعبتین: دو طاس بازی نرد.

«دانشگاه ييل»، تاريخ ايران مي نويسند،^{۳۹} به اندازه بينندگان پيگريو كنجكاو بعضي مجموعه هاي تاريخي تلويزيون هم بر ضبط بعضي اعلام و القاب و وقوف حاصل نكرده باشند؟! -

«اختصاصات سعدی» به روایت مدعی

دکتر کاتوزیان، باب بحثی را حول «نمونه هایی از خصوصیات ویژه غزل» سعدی - مفتوح داشته و به گفت و گوی از «جنبه هایی از غزلیات که - دست کم به لحاظ تداول و رواج شان - ویژه شعر اویند» (ص ۸۱)، اهتمام فرموده اند.

أَهْلًا وَسَهْلًا وَمَرْحَبًا!... أمّا این - «خصوصیات ویژه غزل» شیخ شیراز که استاد عالی قدر دانشگاه آکسفورد، پس از «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی» (ص ۱۱) به آنها پی برده اند، کدام اند؟!... اولین اش به روایت کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت این است که «فتنه هم به معنی آشوبگری و هم سرکشی است» و «سعدی آن را همواره به معشوق و به نتیجه کارهای او نسبت می دهد!» (ص ۸۱)

می دانم که از بداعت اختیار استاد در حیرت شده اید و لاجول کُنان از برای وقوف بر دیگر «خصوصیات ویژه غزل» سعدی لَحظه شماری می کنید؛ لیک از آنجا که «شَرط اِکرام اِتمام است»، این را نیز ناگفته نمی گذارم که در ادامه فرموده اند: «... گاهی او را فتنه می نامد به این معنی که جوهره آشوبگری است:

من چنان عاشق رویت که ز خود بی خبرم

تو چنان فتنه خویشی که ز ما بی خبری». (ص ۸۱)

ماشاء الله! ماشاء الله! ... من نمی دانم در آکسفورد و پرينستون اسفند گپرمی آید که برای صیانت کمالات حضرت استادی از اصابت عین الکمال دود کنند یا نه؟! ... به هر حال، ما عوام الناس عمری خیال می کردیم واژه «فتنه» در این بیت به معنای «فریفته» و «مفتون» است که بسیار تر از بسیار در شعر فارسی به کار رفته و در فرهنگها هم آمده؛ ولی حالا به مدد بخت کار ساز شیر فهم شدیم که سعدی به محبوب خود می گفته است: ... تو چنان «جوهره آشوبگری» خودت هستی که از ما بی خبری!!! ... آقای کاتوزیان شاید از باب فروتنی جیلی شان تصریح نکرده اند، ولی به مدد کتاب ایشان ما کم کم از بعضی راپورتها ی تلویحی و مخفیانه سعدی به پُلِس سیاسی شیراز هم مطلع می شویم و درمی یابیم که سعدی ما نیز (اگرچه افتاده و آزاده بوده) زیر پوشش شاعری و تَعَزُّل، مُشَحَّصات «سِران فتنه» را برای مأموران اُمْنِیَّتِی وقت اِفْشا می کرده است... ای سعدی ناقلاً!

در کتاب کاتوزیان به طور کلی بازگفته فهمیده شده است!^{۳۶} ... با این همه بیش و کم، این خیال در ذهن خواننده جان می گیرد که آیا براستی آقای کاتوزیان درباره همین سعدی خودمان و کلیاتش حرف می زنند یا سعدی ایشان بگلی سعدی دیگری است!!؟

استاد کاتوزیان، هم در «آدب» و هم در «تاریخ» ما داعیه داراند. با این همه از دُرُست خوانی بعضی اعلام نه چندان پُر شمار آثار سعدی هم که خود را خواننده زُرف بین و عیار سنج آن می پندارند (سنج: ص ۱۱) عاجزند و نمونه این عجز را در خوانش نام یکی از ممدوحان برجسته سعدی، یعنی: «تُرکان خاتون» (به زبَر تاء نَحْست)، می توان دید که استاد کاتوزیان آن را، مثل عموم عوام «تُرکان خاتون» (به پیش تاء نَحْست) می خوانند (در متن انگلیسی: Turkan Khatun / p. ۲۳). عَجَب است که مُشْرِف اِنْتِشار تَألیف مُستشرق پَسَنِد ایشان، و استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون»، «پاتریشیا کرون» - که در شناخت صدر تا ذیل تاریخ اسلام و اسلامیان، ادعاهای بسیار داشت و سَخْترویی های زبانه زد! - نیز، یا خود هم به خوانش دُرُست این لَقَب شایع تاریخی راه نبرده بوده است و یا همکار آکسفوردی خویش را زهنمون نشده!

به هر روی، علامه مُحَمَّد قزوینی و دیگر کسان بشَرخ نوشته اند که:

«تُرکان» (که معنای «ملکه» دارد)، در اسماء زنان یا القاب ایشان، قَطْعاً به زبَر (فَتْح) تاء است، نه پیش (/صَم) آن و اینکه برخی به تَوْهْم اِشْتِاقِ آن از واژه «تُرک»، آن را «تُرکان» بخوانند، خَطاست؛ و اصلِ آن هم، کَلِمه تُرکِی «تُرکن» است.^{۳۷}

شاید دسترس به آگاهیهای جزئی و وقوف بر ریزه کاری های کاربرد واژه ای چون «تُرکان»، در حوصله مُعَلِّمان بلند مرتبه کتاتیب آکسفورد ننگنجد؛ ولی آیا دیدن ضبط دُرُست این واژه در غیاب اللغات یا لغتنامه دهخدا نیز، - به اصطلاح ظفره رَوندگان رسانه ای! - «نیاز به عزم ملی داشته است» و در توان استادی چون کاتوزیان نیست و نبوده؟! ... آیا شگفت نیست که استاد کاتوزیان که به قول خودشان، به «تاریخ»، «علاقه ذاتی» دارند و از نوجوانی در سرگذشت کسانی چون جلال الدین منکبَرنی تَوَعَّل می فرموده اند،^{۳۸} و به سفارش اِنْتِشارات

۳۶. آقای کاتوزیان، تقریر سقیم و خوانش مغلوط خویش را از این مکتوب مُلَحَق به کُلّیات سعدی، در کتاب ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر (ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۱۶ و ۱۱۷) نیز به خورد خواننده داده است و عَجَب این که یک نفر نبوده است پُرسد: استاد! گزارش مبسوط این رساله کدانی که حتی در یک تکنگاری موجز در باب سعدی نیز شاید نیامدش راجح باشد، در کتابی که قرار است - به سفارش دانشگاه ییل - در یک دفتر فشرده کل تاریخ ایران و سرگذشت ایرانیان را روایت کند، چه ضرورتی، بل چه توجیهی دازد؟!؟

باز بفرمایید: «عربی جماعت کازش حساب و کتاب دازد و هر مُهملی را نمی توان به او قالب کرد!»
۳۷. سنج: یادداشت های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۳، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۲۰ / ۶۲ و ۶۳؛ و دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مُصَاحِب و ...، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۰ هـ. ش. ۱۰ / ۶۲۸.
۳۸. نگر: مَجَله بُخارا، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۷۴، ۳۸۳.

۳۹. سنج: ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش. «یادداشتی بر ترجمه فارسی» (بی صفحه شمار).

و زندگی، به اظهار نظر هائی در باب «حَطِّ» شاهدان و زیارویان در شعر سنتی و سنت شعر فارسی پرداخته بود. در این کتاب هم، «حَطِّ» که وصف آن در شعر سعدی و دیگران بسیار آمده است، مورد بحث واقع شده و با «موهای نوزسته بر پشت لب نوجوانان که به هنگام بلوغ به سبیل تبدیل می شود» تطبیق گردیده و نشانه آن دانسته شده که «معشوق، مرد جوانی است». (ص ۶۳)

آنسان که در سعدی خوانی در آکسفورد^{۴۱} هم به قلم آورده ام، «حَطِّ» که در ادبیات عاشقانه ما از نمودهای زیبایی محبوب، و مطلوب دلدادگان است، تنها بر موی تازه رسته پشت لب اطلاق نمی شود، بلکه - چنان که در فرهنگها و شروح متون ادبی هم بارها ذکر شده است - بر «موی تازه رسته کنار گوش» به طور خاص و «موی لطیف رُخسار» به طور عام هم اطلاق می شود. از همین روی نیز همه اشعار مشتمل بر وصف «حَطِّ» و «نوحط» را به قلمرو عشق مذكر ناظر دیدن، جای «لم» و «لأنسليم» دارد.

خود آقای کاتوزیان بدین شعر سعدی استیهاد کرده اند:
سعدی خط سبب دوست دارد
پیرامن خد ارغوانی. (ص ۶۴)

آیا لبان این معشوق، هیولوار، برگرد گونه هایش تاب خورده بوده است؟! یا سخن بر سر سبلی شاه عباسی و پُر پشت است که گرد رُخساره می پیچیده؟! ... آیا استاد کاتوزیان به راستی معانی شعر مدرسی فارسی را درمی یابند یا ...؟!

در سعدی خوانی در آکسفورد هم نوشته بودم که: سعدی، وقتی از «حَطِّ» سبب پیرامن خد ارغوانی سخن می گوید، بی تردید، مقصودش، موی نوزسته کنار چهره و موی لطیف عذار است، نه موی پشت لب! و گویا استاد آکسفوردنشین ما، در باب «حَطِّ»، زیاد حَبَط کرده اند!!

حتی اگر شباطین جن و انس و زهره ابالیس و سوسه گر مجالی دهند و سیه دلی چون من بخواهد زنگار انکار از دلی که با همین «لم» و «لأنسليم» ها مسکن اِدبار گردیده است فروشوید و بی چک و چانه لاقبل بدین افاضات از آب گذشته آکسفوردی - پرينستونی گردن نهد، باز این «عقل» بلفُضول مُحال اندیش نمی گذارد و تفتین می کند که: آخر - پدریامرزا! استاد کاتوزیان عزیز! - تو که از پیش پافتاده ترین مُصطلحات غزل فارسی سر در نمی آوری، درباره سعدی کتاب نوشتنت پیشکش، این لاف و گراف «من با کُل پیکره ادب چُنینم و چنانم» ت دیگر چیست؟! ...

فهمی غبارلود از حَطِّ غبار!

در همان مقام که استاد کاتوزیان در حَطِّ «حَطِّ» افتاده اند و در ادامه

از «شاهدبازی» تا «شاگردبازی»!

«نظر بازی» و «شاهدبازی» از موضوعات اصلی شعر و تغزل سعدی است؛ آن سان که سخن گفتن از سعدی شاعر عاشق، بدون پرداختن بدین مقوله، ناشدنی است. آقای کاتوزیان هم، در کتاب خود، این مقوله را که اختصاصی به معشوق مؤنث نداشته است، از قلم نینداخته اند؛ و به ویژه برای خوانندگان غربی که ممکن است «شاهدبازی» های صوفیان قدیم را با همه گونه فسق و فجور جنسی همراه و با «همجنس بازی» های امروزی همسان بینگارند، بدزست توضیح داده اند که آن عشق به زیباپسران که در آن فضا مطرح بوده است، «معمولاً با روابط جنسی همراه نبود». (ص ۶۳)

این البته سخنی است دُرست، و شواهد تاریخی دارد؛ ولی آنچه آقای کاتوزیان در مقام روشنگری بیشتر فرموده اند، محل کلام است. نوشته اند: «این نه با سنت یونانی باستان، نه همجنس گرایی معاصر غربی، و نه با کودک دوستی و کودک بارگی، بلکه با عشق و شیفتگی به شاگردان مدرسه تطبیق می کند و عشقی بالاتراز عشق به زنان انگاشته می شد و به ندرت با روابط جنسی عملی همراه بود. این بدان معنی نیست که این گونه روابط جسمانی هرگز وجود نداشت، بلکه به این معنی است که عشق این شاعران و فیلسوفان معمولاً با چنین تجربیاتی همراه نبود». (ص ۶۳)

اینکه از «شاهدبازی» به «شاگردبازی» رسیده اند، به راستی جای تأمل است! ... به هر روی، دُرست آن است که به جای چُنین تأویلهای غلیل، به تبیین اصل مقوله جمال پرستی صوفیانه پردازیم و اینکه در روزگار سعدی، آن نظریه های جمال پرستانه صوفیانه - که از بُر با شریعت غزاه ثلاثی نداشت، در قالب نظر بازی و شاهدبازی، تبلور عینی و محسوس یافته بود، و بی تردید، همان گونه که آقای کاتوزیان هم دریافته اند و شواهد تاریخی برمی نماید، بیشترین بُرگان در این باب به مُراعات حدودی قائل بودند و جُز شَرذمه ای از اوساط ناس، بل اُجناس اُنجاس!، دامان این عوالم را به «همجنس بازی» های فاسقانه معهود نمی آلودند.

جای این بحث فراخ دامنه، در این مختصر نیست. تنها می خواستم یادآور شوم تطبیق ایستارها و رفتار هائی که بر مکتب جمال پرستی صوفیانه ایتنا داشته است و نمایندگان و سخنگویان مشهور و شناخته شده ای در تصوف قدیم دارد (از اُوحد الدین کرمانی^{۴۲} بگیر تا ...)، با «شاگردبازی»، مبالغی نامربوط است!!!

«حَطِّ» و ربط!

دکتر کاتوزیان، در تألیف فارسی اش تحت عنوان سعدی: شاعر عشق

۴۰. سنخ: - احوال و آثار اُوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی عارف نامور و شیخ الشیوخ دارالخلافه بغداد، دکتر مُحمّد وفائی، به کوشش احمد کرمی، ج: ۱، تهران: انتشارات ما، - ۱۳۷۵ ه. ش.، صص ۳۶۰ - ۳۷۶.

۴۱. چاپ شده در اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س: ۹، ش: ۱۰۰، مرداد ۱۳۹۳ ه. ش.، صص ۴۲ - ۴۸.

افاداتشان در این باره، از جمله، فرموده‌اند: «سعدی در شعری آن [= موهایی نورسته پشت لب] را به خطی تشبیه کرده است که با قلمی کشیده شده که به جای جوهر با غبار^{۴۲} می‌نویسد». (ص ۶۳)

می‌گوییم:

حَيْفٌ وَ صَدَّ حَيْفٌ كَهَ بِهَ شَيْوَهُ پَرُوهُشْگَرَانِ مُسْتَنْدِ نَوِيسِ، بَيْتِ مَوْرِدِ نَظَرِ خُودِ رَا تَعْيِينِ نَقْرَمُودِهْ اَنْدِ تَا بَتَوَانِيْمِ
دَانِسْتِ دَر تَوْضِيْحِ بَدَايِعِ كُدَامِ كَلَامِ شَيْخِ چُنِيْنِ قَلَمِ مِي فَرْسَايَنْدِ!

به احتمالی، نَظَرِ آقايِ دَكْتَرِ بَدِيْنِ بَيْتِ مُتَعَرِّضًا لَانِهْ اَز چَكَا مِهْ اَيِ سَعْدِي بُوْدِهْ اَسْتِ كِهْ دَر وَصْفِ حَطِّ سَبْزِ
عِذَارِ شَاهِدِ شَكْرْگُفْتَارِ مِي فَرْمَايَدِ:

بِهْ مُشْكِي سَوُودَهْ مَحَلُّوْلِ دَر عَرَقِ مَانَدِ
كِهْ بَرِ حَرِيْرِ نَوِيْسَدِ كَسِي بِهْ خَطِّ غُبَارِ^{۴۳}

وانگهی، بیان استاد به گونه‌ای است که ای بسا - معاذ الله! - ناتمامی چون من بیندازد فهم حضرت ایشان از لطف کلام شیخ تمام نیست!

آنچه شیخ بدان اشارت می‌دارد، «خط غبار» است که در عین تداعی دانه‌های ریز و سیاهی نامتراکم غبار و گرد، ناظر به نام خطی است از خطوط هنرمندانه مشهور خوشنویسان و دبیران جهان اسلام؛ خطی ریزنوشت ظریف و نازک و باریک و گاه بسیار زیبا که به زحمت خوانده می‌شده است.^{۴۴}

لا بد استاد کاتوزیان که روایتگر تاریخ و فرهنگ ایران‌اند، باید «خط غبار» را بس به از این هیچ‌مدان بشناسند!... و به هر روی، امیدوارم خوانندگان کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت،^{۴۵} ملتفت نازکیهای شعر شیخ باشند و خیال نکنند سعدی پشت لب یار گرد و خاک بیهوده کرده است!

حلقه فرنگی چیست؟

در بحث از «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر» می‌خوانیم:

«در بیت زیر «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است:

چو ترکِ دلبر من شاهدهی به شننگی نیست
چو زلف پر شنکنش^{۴۶} حلقه فرنگی نیست». (ص ۶۵)

از این توضیحات بسیار عمیق و انتقادی البته مَمْنُونِیم، ولی راستش نمی‌دانم چرا دانستن اینکه «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است، گریه از مشکلی ما عوام الناس نمی‌گشاید. شاید کسی بگوید: «فرنگی به معنی اروپایی است»، که باشد؛ که چه؟!... این «فرنگی»، برخلاف آنچه از ظاهر سیاق توضیح ایشان متبادر می‌گردد، مانند «ترک» و صف آدمیزاد که نیست. اگر وصف آدمیزاد و معشوق فرنگی بود، - رویم به دیوار! بی ادبی می‌شود! جسارتست! - یک شیر پاک خورده پاچه ورمالیده‌ای

۴۲. در متن انگلیسی (p. ۴۶)، واژه «dust» به کار رفته است.

۴۳. گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۷۲۲.

- سعدی جای دیگر فرموده است:

خط مشکبوی و خالت، به مناسبت توگویی

قلم غبار می‌رفت و فروچکید خالی!

(گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۶۳۲، ع ۵۹۳).

۴۴. درباره «خط غبار»، عجاله، نگار: شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، دکتر سعید حمیدیان، ج ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ. ش. ۴۰ /

۳۱۹۵ و ۳۱۹۶.

۴۵. علی الخصوص خوانندگان متن انگلیسی که با «dust» سروکار دارند و زمینه سوء تفاهمشان مهیاتر است.

۴۶. در کتاب: «شکن اش»!

نمونه‌ای نمایان از همین لاقیدی روایت پریشان آقاي کاتوزیان از سعدی و گلیاتش، گزارشی است که از رساله موسوم به «سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان» به دست داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵): در این رساله که از ملحقات گلیات سعدی است، چهار سؤال و یک درخواست کاتوزیان، «سه سؤال و یک درخواست».

می توانست بپرسد: مقصود از «حلقه فرنگی» چه چیز یا چه جای این فرنگی است؟! ... هرگز، هرگز! ... «فرنگی» را آقای کاتوزیان صفت «حلقه» گرفته اند. البته این را ما از همین کتاب مُستطابِ سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت نَشَرِ نامک و ترجمه فیروزمندان اش در نیافته ایم؛ بلکه قدم رنجه کرده ایم و در متن انگلیسی تألیف مُستشرقِ پَسِنْدِ نامبرده (p. ۴۸) دیده ایم که مرقوم فرموده اند: Frankish loop؛ یعنی همان «حلقه فرنگی»؛ ... حالا دوباره می توانیم بپرسیم: «حلقه فرنگی» یعنی چه؟! ... و روز از نو، روزی از نو!

غافل از صوفیان شاهدباز!

در همان بحث شیرین «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر»^{۴۷} می خوانیم:
«در این بیت، حتا^{۴۸} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می آید:

محتسب در قفای زندان است
غافل از صوفیان شاهدباز». (ص ۶۵)

باور بفرمایید جهد جهید کردم، ولی هیچ نفهمیدم چه ربط و ارتباطی میان «محتسب» شعرِ سعدی با «شیفتگان نوجوانان» بر استاد مکشوف گردیده است که این گونه به تأکید و تأمل آن را به رخ کشیده اند! آنچه معلوم است، اشارتِ زندانه سعدی است به شاهدبازی جماعتی از صوفیان زمان و عقلت (یا: تغافل) محتسب از این فسقِ هویدا (و تمرکزِ جهود او بر تعقیبِ زندان). آیا محتسب در این میان نقشِ مهمِ دیگری ایفا کرده است که استاد فرموده اند: «... حتا^{۴۹} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می آید؟! ... من در نمی یابم، یا - العیاذُ بالله - قلم حضرت ایشان الکن است!؟

بازی بازی!

در بحث «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر» می خوانیم:
«... در اینجا شاعر با اصطلاح نظر بازی بازی می کند:

نظر از مدعیان بر تو نمی اندازم
تا نگویند که من با تو نظر می بازم» (ص ۶۶)

بازی می خوانیم:

«همان بازی با کلمه نظر [و نگاه] در بیت زیر هم دیده می شود:

من اگر نظر حرام است، بسی گناه دارم
چه کنم نمی توانم که نظر نگاه دارم». (ص ۶۶)

من هرچه نظر کردم در نیافتم سعدی چه «بازی» می کرده است؟! به ویژه در بیتِ دُوم که «نظری» مصراعِ اول با «نظری» مصراعِ دُوم گویا هیچ تفاوتِ بارگفتنی ندارد.

به نظر می رسد استاد کاتوزیان از بس به شیطنتهای شیخ شیراز و رنگارنگی ترفندهای ادبی او عادت

لا بد استاد کاتوزیان که
روایتگر تاریخ و فرهنگ
ایران اند، باید «خط غبار»
را بس به از این هیچمدان
بشناسند! ... و به هر روی،
امیدوارم خوانندگان کتاب
سعدی، شاعر زندگی، عشق
و شفقت، ملتفت نازکیهای
شعر شیخ باشند و خیال
نگند سعدی پشت لب یار
گرد و خاک بیهوده کرده
است!

۴۷. در متن انگلیسی کتاب مورد بحث (p. ۴۷)، آقای کاتوزیان، «صاحب نظر» را «sahab-nazar» نوشته اند. البته بعضی عوام ایران و زمره ای از متسابحان، «صاحب» را «صاحب» تلفظ می کنند، و شاید در همان خد بلا اشکال باشد؛ ولی آیا این عوام بازی ها در یک پژوهشنامه مثلاً آکادمیک هم جای دارد؟! ... این را باید از امثال «پاتریشیا کرون» می پرسیدیم که بر نشر چنین درفشانی ها نظارت عالی و عالمانه می کرده اند! چند سال پیش، در «سیما»ی خودمان، مصاحبه ای را می دیدم با همسریکی از طلاب اهل مالزی که در زمان تحصیل شوهرش در قم فارسی آموخته بود، و من «بابل» (البته بابل های آقیانوسیه!) فارسی حرف می زد. از بنده خدا پرسیدند: زبان فارسی را از کجی یاد گرفته ای؟ برفور گفت: «از همساده»! ... صورت گفتارش بر صدق مدعی گواه بود! ...

باری، همان گرفتاری آقای کاتوزیان و کتابشان با کلمه «صاحب»، در واژه «صاحب دیوان» هم خودنمایی می کند؛ به قول ایشان: «Sahab-divan» (p. ۱۴۰)!

۴۸. کذا فی الأصل!

۴۹. کذا فی الأصل!

رسید کار به جایی که مَنْ چه عَرَضِ كُنْم؟! ... مقصود شیخ از «نظر حرام بکردند و خون خلق حلال» عَلِي الظَّاهِرِ اِشَارَتِ به دو معناست: یکی اینکه آن تحریمگران با نازواشماردنِ نَظَر، جَمَاعَتِ عاشق و نَظَرِ باز را به کُشْتَن می دهند (خواه از بابِ فِرَاقِ زیبارویان و عَدَمِ بَرخورداری از جَمَالِ ایشان، و خواه از بابِ بَرَأَالِیْدِنِ توده‌ها بر جَمَاعَتِ عاشق و نَظَرِ باز که مُرْتَكِبِ چُنین کارهای نازوا می شُونَد)؛ و دُوم اینکه آن پارسا صورتانِ تَحْرِیْمِگَرِ نَظَر، به سیرت از آن پارسائی مَرعوم بَس دوراند و ریختنِ خونِ خَلْقِ خُدا را رُو می شمردند و از سَفْکِ دِمَاءِ باکی نَدَارَنَد. در واقع در این چشم انداز، سَعْدی می گوید یک جَمَاعَتِ بسیار بسیار مَعْرُز و مُحْتَرَمِی آنجا بوده‌اند که نَظَر و نَظَرِ بازی را حرام می شمردند، ولی خونِ خَلْقِ را حلال می شمردند؛ یعنی - مَثَلًا - اگر شازده پَسری از رُوی جَهَلِ جَوَانِی - چُنَان که اُفْتَد و دانی! - عَاشِقِ صَبِیئَه مُحْتَرَمَه هَمسایه می شُد و در کُوی و بَرزَن به نَظَرِ بازی با مُشَاوَرِ اِلِیها اِشْتِغَال می یافت، با او - کَمَا یَنْبَغِی - بَرخورد قاطع اِرشادی می کَرْدَنَد، ولی هَمین سِلْسِلَه جَلِیلَه، وَقْتی پَای بَعْضِ مَصَالِحِ و مَنَافِعِ پِیش می آمَد، ریختنِ خونِ مَرْدَمِ بی گناه را رُو می شمردند و برایش هزار توجیه و بهانه و «کلاه شرعی» داشتند. به قول حَافِظ: «زهی طریقت و ملت؛ زهی شریعت و کیش! ... این داستانی است که بارها و بارها پیش آمده است و اُستاد کاتوزیان که خود را روایتگر سَرگُذِشْتِ «ایرانیان» می پندارند،^{۵۳} لَابد با آن آشنائی دارند!

سَعْدی حَرَفِ خود را به بِلَاغَتِی تَمَامِ گُفْتَه،^{۵۴} ولی اُستاد کاتوزیان - که شاید با اَلْفَبایِ این زَبان هَم - آشنائی کافی نَدَارَنَد.^{۵۵} سخن شیخ

۵۳. یکی از تألیفات اُستاد که مَن بنده چاپ نَهَم تَرْجَمَه فارسی اش را به دَسْت دازم و ایشان آن را به خَواستاری «دانشگاه بیبل» مَرعوم فرموده و تَخُصُص در امریکا و اروپا نَشْر داده اند و سپس تَرْجَمه اش را در ایران، ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر (تَرْجَمَه حَسین شَهِیدی، تَهْران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۹۵ ه. ش.) است؛ که خود جِکایتی است عَلِی جَدَه.

۵۴. سَعْدی - بَرخلافِ حَافِظ - در عَزَل، اِشَارَاتِ سیاسی و اِجْتِمَاعی انتقادی کَم دارد؛ و این، یکی از آن اندک شُمار است.

۵۵. اینکه می گویم، نه مَجَاز، که عَینِ حَقِیقت است.

در کتاب ایرانیان که با مَشُورَتِ خود حَضَرَتِ اُستادی تَرْجَمه شُدِه و تَرْجَمه اش - به گُوهی یادداشت آغازین خودشان بر کتاب - به تَأیید و تَحسینِ جَنابِ ایشان رَسیده است، واژه «اولوالعزم» را به ریختن «اولوالعظم» چاپ کرده اند! آن هَم با حُرُوفِ سیاه!! تازه چاپ نَهَم کتاب به دَسْتِ مَن است! (نَگَر: ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر، هَمایون کاتوزیان، تَرْجَمَه حَسین شَهِیدی، ج: ۹، تَهْران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۷۳). در همان کتاب (ص ۱۹۷)، از «نامه ای مَنصُوب به مراجع نجف» سخن رفته است که ما با اِجازه بَرزگ تَرها «مَنسُوب» می خوانیم!

اُستاد کاتوزیان، علاوه بر آن مُشَاوَرَتِک و تَأیید و تَحسینِ تَرْجَمه، در حَقِّی مَرْتَجِمِ فَقیدِ هَمین کتاب مَرعوم فرموده اند: «فارسی و انگلیسی را بسیار خوب می دانست و با فرانسه هم آشنا بود. اَقَا سلطه اش به زبان عربی چنان بود که گذشته از محاورات روزمره به آن زبان درس هم می داد و من این را در سفرهایی که به خاطر او را دیدن و با او بودن به لبنان کردم از نزدیک شاهد بودم.» (مَجَلَه بُخارا، فروردین و آردیبهشت ۱۳۹۳ ه. ش.، ص ۹۹، ص ۵۰۳ و ۵۰۴).

نَگارشِ صَحیح کَلِماتی چون «اولوالعزم» و «مَنسُوب» را به اَمثالِ ما در همان بَچگی در مدرسه می آموختند. اَقای کاتوزیان را نمی دانم؛ چون مدرسه زَقَنی ایشان هم غِیر از مدرسه زَقَنی ما عَوامِ النَّاسِ بوده است.

اُستاد کاتوزیان خود فرموده اند: «من در دهه پنجاه میلادی دانش آموز البرز بودم. بارزترین واقعیتی که می توان درباره البرز گفت این است که: انگار از آسمان نازل شده و در جایی فرود آمده بود که در آن زمان شمال شهر تهران به شمار می آمد.» (مَجَلَه بُخارا، تَهْمَن و اسفند ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۷۴، ص ۳۷۰)

کرده اند، حَتّی آنجا هم که شیخ غَلِغَلِک نمی دَهَد، ایشان خود به خود خَنده شان می گیرند!!! ... پیداست که به سَعْدی خیلی «اعتماد» دارند!^{۵۶}

قَالَ بِهْ زَبِنِ چَكَم!

دکتر کاتوزیان ناظر به این بیتِ سَعْدی که می فرماید:

شُرمش از رُویِ تَسو باید آفتاب
کاندَر آید بامداد از روزنت

فرموده اند: «... آفتاب شرم دارد براو بنگرد». (ص ۷۳)

می نویسم:

سخن از نَگَرِ سَتَنِ آفتابِ عَالَمَتابِ به یارِ بَدِیعِ الجَمَالِ شیخ نیست. سخن از این است که باید آفتاب از عَرَضِ اَندام در بَرابَرِ چُنوئیِ حَاجِلِ گَرْدَد؛ زیرا جَمَالِ او چُنَان جلوه و نمود و جَدَّابِیَّتِ خَیره کُننده ای دازد که روشنی و گیرائیِ آفتابِ جَهانتابِ در بَرابَرِ این جَمَالِ هیچ است و شایندَه اِعْتنائی نیست.

در بَحِثِ «شاهد، نَظَر، نَظَرِ بازی و صاحب نظر»، می خوانیم: «در این بیت نیز در مصرع اول به عشق جوانان اشاره می شود. اما در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است:

مَن نَظَرِ بازگرفتن نتوانم هرگز

از من ای خسرو خوبان تو نظر باز بگیر!»^{۵۷} (ص ۶۶)

اینکه «در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است»، صَحیح است و واضِح - و کَشَفِ مُهْمَتِی هَم نیست؛ ولی گویا تَوَجُّه نَفَر موده اند که «نَظَر» مِصْرَاعِ دُوم، عَینِ «نَظَر» مِصْرَاعِ نَخُصُص نیست. این «نَظَر» دُوم به مَعْنایِ عِنایَتِ و تَوَجُّه است. سَعْدی که مَحْبُوبِ را «خسرو خوبان» خوانده، عِنایَتِ شاهانه و تَوَجُّه مُلُوکانه این شاه زیبارویان را خواستار است. «نَظَر» را به هَمین مَعْنی در دِیباچه گِلِستان هم به کار بُرْدِه است.^{۵۲} اُستاد کاتوزیان جایِ دیگر فرموده اند: «در بیت زیر «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستن دلِ عاشق است:

جماعتی که نظر را حرام می گویند

نظر حرام بکردند و خون خلق حلال». (ص ۶۶)

۵۶. آورده اند: دو بنده خُدا برای هَم لَطیفه می گُفتند و می خندیدند. نَفَرِ سَومِی که در فاصِله ای دور نَسْتَه بود و چیزی از حرفها ایشان نمی شنید، هَمراه با آنها می خندید و خیلی غَش و رِپسه می زَفْت. آن دو نَفَر زَفْتند و با تَعَجُّب از او پُرسیدند: اَخِر تو که لَطیفه های ما را نمی شنوی؛ این همه به چه می خندی؟! ... گُفْت: نمی شنوم ولی به شُما اِعْتِماد دازم!

۵۷. در کتاب: «نظر باز بگیر».

۵۲. می فرماید: «دوستان را کُجا کنی مَحْرُوم / تو که با دشمن این نَظَر داری!» و باز می فرماید: «زانگه که تورا بر مَن مسکین نَظَر نِست / اَنام از آفتاب مَشْهُور تر نِست / گر خود همه عَیْبها بدین بنده ذَرَسْت / هر عَیْب که سُلطان پِشَنَد، هُنَرَسْت!».

سعدی، یک جا، در مُخاطَبَت با «دوست» و گِلِه از کَم لُطْفِي هاي او، و در عَيْنِ حَال، بيان اين مفهوم شایع که هرچه از دوست رَسَد نیکوست، - گفته است:

دُشَنام کَرَم کَردي و کُفْتِي و شَننيدم
خُرَم تَن سَعدي کِه برآمد بَه زبانت^{۵۸}

ما ساده لوحانِ مُهْمَل اندیش تا به حال خيال می کردیم که سعدی بر طریقِ عُمومِ کسانی چون عَيْنِ القُضَاةِ هَمَدانی رفته است که مُعْتَقِد بودند عاشق، «دُشَنامِ معشوق، به از لُطْفِ دیگران داند»؛^{۵۹} و در خيالِ خود، اين اِبْتِهَاجِ سَعدي را از عالمِ آن سخنانِ حَافِظ می پنداشتیم که می گفت:

اگر دُشَنام فرمایي وگر نَفريمن، دُعا گويم
جوابِ تَلخ می زيبد لبِ لعلِ شکرخا را

یا:

نام من رَفْتَه سست روزی بر لبِ جانان بَسَهو
اهلِ دل را بوي جان می آيَد از نامم هَنوز

بل قولِ خودِ سَعدي را فریاد می داشتیم که می شُرود:

زَهَر از قَبَلِ تو نوشدارو
فُحْش از دَهَنِ تو طَيِّباتست^{۶۰}

و:

بَدَم کُفْتِي و خُرَسَنَدَم عَفَاکِ الله! نکو گُفْتِي!
سَگَم خواندِي و خُشَنوَدَم، جَزَاکِ الله! کَرَم کَردي!

چه لُطْفست اين که فرمودي؟! مَگَر سَبَقِ اللّسان بودت!
چه خُرَفست اين که آوردي؟! مَگَر سَهْوَالَقَلَم کَردي!^{۶۱}

و از اين حرفها!

«از بخت شکر دارم و از روزگار هم» که نُمُردیم تا دَسْتِ تَحْلِيلِ اُستاد کاتوزیان از آستينِ اين «پژوهش ... مستند و دقيق» (ص ۵) بَدَر شد و دیدیم و دانستیم که قُضِيَه بَکَل چيزِ ديگري است.

به فرموده حَضَرَتِ اُستادي در بابِ اين شِعْرِ سَعدي تَوَجُّه کُنيد:

«دشنام دادن به عاشق سخاوتی است از جانب محبوب؛ زیرا در عين

۵۸. کُلِّيَاتِ سَعدي، ج ۱، اميرکبير، ص ۴۶۵، غ ۱۴۷.

۵۹. عَزَائِيَاتِ سَعدي، مُقابله، اِعْرَابِ گَدَارِي، تَصْحِيح، تَوْضِيحِ وَاذَهَا وَاِصْطِلَاحَات، مَعْنَايِ اَبْيَاتِ وَ تَرْجُمَةُ شِعْرهاي عَرَبِي: کاظمِ بَرگِ نَيْسِي، وِيراسَت ۲، ج: ۱، تهران: شَرِكْتِ اِنْتِشَارَاتِي فِکْر رُوز، ۱۳۸۶ هـ. ش. ۱۰ / ۳۷۳ - در گُفْتَاوَرْدِ اَز تَمَهِيدَاتِ عَيْنِ القُضَاةِ هَمَدَانِي.

۶۰. کُلِّيَاتِ سَعدي، ج ۱، اميرکبير، ص ۴۳۱، غ ۵۳.

۶۱. هَمَان، ص ۶۱۰، غ ۵۳۶.

شيراز را از عَرش به فَرش آورده و هَمَانِ مَعْنَايِ نَخُست را نيز «تَرقيق» کرده و «به کُشتَنِ دَاَدَن» نَظَرِ بَازَان و عَاشِقَان را در حَدِّ «شکستَنِ دِل» تَنزِيلِ دَاَدِه و فرموده اند: «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستن دل عاشق است! ... چه قَدَرِ زَمَانَتِيک! و چه قَدَرِ بَهْدِاشْتِي!! ... به کسی هم بَرْنَمِي خُورَد!

عُبَيْدِ زَاکَانِي آورده است:

«طَالِبِ عِلْمِي مُدَّتِي پيش مولانا مَجْدِ اللّدين دَرَس می خواند و فَهْم نمی کَرَد. مولانا شَرَم داشت که او را مَنع کُنَد. روزی چون کتاب بَگَشَاد نوشته بود که «قَالَ بَهْرُ بِنِ حَکِيم». او بَتَضْحِيْف می خواند: «به زین چَکُنْتُم؟»! مولانا بَرْنَجِيد و گُفْت: «به زین آن کُني که کتاب دَرَهَم زَنِي و بَرُوي، بِيهَوْدِه دَرْدِ سَرِما و خود نَدِهِي!».^{۵۷}

زائوي شَهْرَتِ طَلَب!

اُستاد کاتوزيان - بناميزد! - همه فَن حريف اند؛ در تَحْلِيلِهايِ رواشناختي نيز دَسْتِي دَارَنَد و فِي المَثَلِ در بابِ هَمِينِ شَيْخِ سَعدي خودمان تَشْخِيصِ كَرْدِه و اِحْتِمَالِ دَاَدِه اند که وي پَس از سَرَايشِ بُوستان و به پايان رَسَانَدَنِ دُورَانِ يَكِ خَلَاقِيَّتِ هُنْري سَتَرگ، «حَقِيقَتاً اَفْسَرْدِه بود و شايد نوعي «افسردگي پس از زايمان» بعد از انتشار بوستان داشته است که گاهي بدن هنگام که اثری هنری تمام می شود و نویسنده را «ترک» می کند، پيش می آيد». (ص ۴۸ و ۴۹)

باری، اُستاد به مَدَدِ هَمِينِ تِيْزِيْنِي هايِ رواشناختي، باريکيهايِ ديگري را از اَسْرارِ صَمِيمِ هَمَانِ شَيْخِ بَزْرُگوار که لَحْتِي پيشتر به مَثَابِتِ «زائو» موردِ تَحْلِيلِ واقِع شد، مَکْشُوفِ سَاخْتِه اند که هرگز به ذَهَنِ خوانندگانِ عامي چون صَاِحِبِ اَيْنِ قَلَمِ، خُطُور نمی کَرَد.

ما که خودمان در اين گونه «نُزُولَاتِ اَسْمَانِي» نَبُوْدِه ايم تا بَدانيم «جَو» چگونه بوده است و آنجاها خواندن و نوشتن را چگونه به اَمثالِ اُستاد کاتوزيان تَعْلِيم می کَرْدِه اند؛ ولي آقاي دَکْتَرِ جَلالِ مَتِينِي که يَکْجَنَدِ اِفْتِخَارِ تَدْرِيسِ دَر آن «مَکْتَبِخانَه سَمَاوي» را داشته و خَاطِرَاتِي خواندنی از تَدْرِيسِ خود در آن «جَو» اَسْمَانِي مَرْقُومِ گَرْدَانِيْدِه اند، شايد بَتَوَانَدِ اِنْدَکِي ما را به آن فُضَا نَزْدِيکِ کُنَد.

آقاي دَکْتَرِ مَتِينِي نُوشتِه اند که وَقْتِي بَرنامَه دَرَسِي خود را که شَاْمِلِ قِرَاةَتِ و اِمْلَا و اِنْشا و دَسْتُورِ زَبانِ فارسي بوده به دَانِشِ اَمُوزانِ اِبْلَاغِ کَرْدِه اند، دَانِشِ اَمُوزانِ از دَر اِعْتِرَاضِ دَرآمده اند و مَعْلُومِ شُدِه در سالهاي پيش کسِي دَسْتُورِ زَبانِ فارسي به اِيشان تَدْرِيسِ نَمِي کَرْدِه است! حَتّٰي يَكِي از دَانِشِ اَمُوزانِ به دَکْتَرِ مَتِينِي گُفْتِه بوده است که مَعْلَمِشان در سال پيش شُرُودِه هايِ شَاِعِرانِ مُخْتَلِفِ را در کلاس می خوانده و دَانِشِ اَمُوزانِ در دَفْتَرِ مِي نُوشتِه اند، گاهي اِنْشا مِي نُوشتِه اند، گاهي شِعْرِ حَقْفِظِ مِي کَرْدِه اند؛ نه قِرَاةَتِ داشته اند و نه دَسْتُورِ زَبان!

(نَگَر: خَاطِرَاتِ سالهايِ دَخْمَتِ - از دِيوسْتانِ البُرْتِ تا فَرهنگِ سَتانِ اَدَبِ و هُنْري اِيران - جَلالِ مَتِينِي، ج: ۱، اِنْسِ اِنْجِلِس: شَرِكْتِ كِتَاب، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۸).

اين، گُزارِشِي است از اَوْضَاعِ تَدْرِيسِ زَبانِ و اَدَبِ فارسي در مِيانَه آن «نُزُولَاتِ اَسْمَانِي»! و شايد در تَبْيِيْنِ بَعْضِ كَيْفِيَّاتِ اَنچه امروز از بَلَنَدايِ «كَلِجِ سَنَتِ اَنْتُونِي» تَر شَرُوي خُواننده ايراني فُرو مِي رِيْزَد، به کار بِيَايَد!!

۵۶. در مَأخِذِ چاِبي: بَهْرِي حَکِيم.

«بَهْرِي حَکِيم» (ف: پيش از ۱۵۰ هـ ق.)، از رِوايِانِ حَديْثِ شَرِيفِ بَشْمَارِ است و در اَسَانِيْدِ روايِي مَلْکُور.

۵۷. - کُلِّيَاتِ مولانا نِظامِ اللّدينِ عُبَيْدِاللهِ مَعْرُوفِ به عُبَيْدِ زَاکَانِي، تَصْحِيحِ وَ تَحْقِيقِ وَ شَرْحِ وَ تَرْجُمَةُ حَيَاكِيَاتِ عَرَبِي: - پَرُويُو اَنَاتَاکِي، ج: ۶، تهران: اِنْتِشَارَاتِ زَوّار، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۴۰.

حال او را مشهور می‌کند؛ زیرا نامش به زبان معشوق آمده است». (ص ۷۲)

دیدید ما هنوز این شیخ شیرازی آب زیرکاه را نشناخته‌ایم... ای دُم بُریده! لابد می‌خواستی - بعد از آن «افسردگی پس از زایمان» است (که هنوز پُرَوْنده اش باز است و تحقیق و تَفَحُّصش به پایان نرسیده) - عُضْوِ شورای شهر شیراز شوی و برای رأی آوردن نیاز به «شُهرت» داشته‌ای، لذا «دوست» بازی ات گُل کرده است و خواسته‌ای از طریق «فحاشی» های «دوست» همدستت شُهرت نداشته را یک شیه حاصل کنی! ... ما را باش که یک عُمُر خیال می‌کردیم اینها سوز و گداز و حال عاشقانه است!!!

سایه همسایه!

در کتاب استاد کاتوزیان، ناظر بدین بیت سعدی که در غزلی عاشقانه فرموده است:

خوشا هوای گُلستان و خواب در بستان

اگر نبودی تشویش بلبلِ سَحَرَم^{۶۲}

مَرقوم گردیده است:

«او می‌خواست که در باغ عشق می‌ورزیدند،^{۶۳} اما نگران است که بیگانگان و همسایگان آنها را دریابند و برانند: «اگر نبودی تشویش بلبلِ سحر»». (ص ۷۵)

یک عُمُر «گشتِ اِرشاد» و «ستادِ اُمربه معروف و نُهی از مُنکر» و ... و ... بیخ گوشمان بوده است و این بیت سعدی را هم می‌خوانده‌ایم و بیهوده خیال می‌کرده‌ایم منظور شیخ از «تشویشِ بلبلِ سَحَر» همان شور و بانگ و غوغای سَحَرگاہی بلبلان است؛ همان که سعدی خود می‌فرماید: «شورشِ بلبلانِ سَحَر باشد».^{۶۴} ... آن وقت این مرد نازنین فُروتن - استاد دکتر کاتوزیان را می‌گویم!، در سرزمین انگلوساکسون‌ها، دور از این امکانات سابق الذکر ما، نشسته و آنگاه سَسْتَش خَبردار شده است که مقصود از «بلبلِ سَحَر»، یک امر به معروف و ناهی از مُنکر بوده است که امکان داشته عیشِ شبانه سعدی را با مُتَعَلِّقه، ناگهان و سَرِصُبح مُتَعَصَّ کند! ... سُبْحانِ الله! ... می‌بینید تا کجاها رفته‌اند و سیّر کرده‌اند؟! ... به قول خود سعدی، «سپاس دار، که جز فیضِ آسمانی نیست»!

پُرَوْنده عَقیدتی و اِتْهام دِگَراندیشی!

زُرفِنگری استاد کاتوزیان و دست‌آورد های آن «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی» که ایشان بدان اشتغال فرموده‌اند (سنج: ص ۱۱)، به قلمرو «ستادِ اُمربه معروف و نُهی از مُنکر» آكسفورد و حومه محدود نمی‌ماند، بلکه پُرَوْنده عَقیدتی و ماجرای دِگَراندیشی سعدی را هم روی دایره می‌ریزد و معلوم می‌کند این شیخ چه پدیده‌ای بوده و چه سوابقی داشته که مَعَ الْأَسْفِ تاریخ فراموشکار ایران همه را بر طاقِ نِسیان نهاده و اینک دستِ توانای فرزند خَلَف «کالج سنت آنتونی»، به مُعَاَصَدَتِ اُستادِ «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرنستون»، گرد فراموشیها را از این جُمله می‌زداید و چشم و گوشِ بَسْتَه اَبْنایِ وَطَنِ عقب مانده مان را بر حقایقی نویافته باز می‌کند!

ما مردمانِ سَلیمِ دِلِ عُمری در بابِ هشتمِ گُلستان خوانده بودیم:

یکی یهود و مُسلمان نزاع می‌کردند

استاد کاتوزیان مثل هرکس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، مُتَوَجَّه شده‌اند که سعدی هم چونان حافظ (والبته نه به تند و تیزی او) از شماری از مُتَصَوِّفان که در پیرامون خویش می‌دیده است دلِ خوشی نداشته و گَهگاه نَقْدِ صوفی را به مَحْکِ خُرده‌گیری‌های مُنکرانه آزموده است.

۶۲. همان، ص ۵۵۳، غ ۳۸۵.

۶۳. چه فصاحتی! چه بلاغتی! چه نوآوری و ابداع دلپذیری! ... آخر می‌دانید، ما غوام الناس می‌گفتم: «او می‌خواست که در باغ عشق بورزند / عشق ورزی کنند». اما این که در آن کتاب آمده لابد خیلی ژمانتیک تر و دلچسب تر است!

۶۴. کُنایات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۴۸۰، غ ۱۹۳.

چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشان
به طیره گفت مُسلمان: گرین قبالة من
دُرست نیست، خدایا! یهود میرانم!
یهود گفت: به توریت می خورم سوگند
وگر خلاف کنم همچو تو مُسلمانم!
گراز بسیط زمین عقل مُنعدم گردد
به خود گمان نَبَرَد هیچکس که نادانم^{۶۵}

و خیال می‌کردیم آنچه شیخ شیراز در شعر سروده است، عبارت اُخرای همان بند منثوری است که بر بالای آن نوشته: «همه کس را عقل خود بگمال نماید و فرزند خود بجمال».^{۶۶}

اینک در کتاب مُستطاب - سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، در باب هَمین بیتها که شیخ شیرازی با کارگذاری یک بند منثور نامربوط اُذهان ما ساده‌دلان را از فهم ژرفای آن منحرف کرده بود!، می‌خوانیم:

«... [او = سعدی] تا آنجا پیش می‌رود که به بی‌ایمانی متهم شود وقتی دعوی حقیقت از جانب یهودیان و مسلمانان را نسبی می‌انگارد». (ص ۳۷)

ای دلِ غافل! ... تازه دَسْتِ این شیخ «نسبی‌انگار» برایمان رو شد! ... معلوم نیست در آن خندِ طرابلس با جُهودان و فرنگان چه هَم‌نشینی‌ها کرده بوده و چه‌ها گفته بوده و شنوده که حالا آمده وَسَطِ دارالْمُؤْمِنینِ شیراز از نسبی‌بودن حَقائِیْتِ اُدیان حرف می‌زند و آن‌گاه، عینِ دیگر عوامِلِ نُفوذی تهاجُمِ فرهنگی، سرنخ‌های انجرفایی به دَسْتِ می‌دهد و حتّی اینجا و آنجا تَعْصِبِ دینی هم نشان می‌دهد تا عقائد ضالّه مُضِلّه و پلورالیسم عقیدتی‌اش را استتار کند و ما ساده‌اندیشان او را «عابد و زاهد و مُسلمانا» بپنداریم! با این همه معلوم است از همان قَدیمها! برای بعضی پته‌اش روی آب افتاده بوده - که به فرموده نَصِ کتابِ مُسْتطاب، «... به بی‌ایمانی متهم شود»... می‌فرمایید: کی و کجا؟ ... این‌هایش دیگر به من مربوط نیست! ... خودتان بپزید آکسفوردی، پرينستونی، جایی، ته و توی قَضیه را در بیاورید!

نوشابه ساربانان!

سعدی در بی‌تی که سده‌هاست زبانزد خُرد و کلان است، گفته:

با ساریان بگوئید احوالِ آبِ چشمم

تا بر شتر نَبَنَدَد مَحْمِلِ به روزِ باران^{۶۷}

ما تا هَمین اواخر خیال می‌کردیم مقصود وی این بوده است که ساربان را از گریه سیل‌آسای سعدی بیاگاهانند تا در این روز بارانی گجاوه بر شتران نگذارد و آهنگِ سَفَر نکند؛ زیرا اشکِ سعدی عاشقِ چونان بارانی زمین را گِلِ آلود کرده و زمینهُ سَفَر را نامساعد نموده است و عزیمتِ شتران و کاروانیان مُمکن نخواهد شد و پایها به گِل فرو خواهد رفت.

اکنون در «پژوهش... دقیق و مستند» (ص ۵) و مُستشرقِ پَسَنِد اُستاد کاتوزیان که با اِتِکا بر «مطالعه

۶۵. همان، ص ۱۷۷.

۶۶. همان، همان ص.

۶۷. همان، ص ۵۷۹، غ ۴۵۰.

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اَسفار سعدی را قابلِ اِسْتِناد و اِعْتِمادِ تاریخی نمی‌داند، ولی بر بعض حکایات مثل قصه تحصیل سعدی در نظامیه مُصِرّانه اِعْتِماد می‌کند و در عَمَلِ دُچارِ تَرْجیحِ بلا مُرَجِّح و «یک بام و دو هوا» ی روشی می‌شود. دیگرانی هم هستند که در تَقْرِیرِ سَوانِحِ اُحوالِ شیخ شیراز بدین «یک بام و دو هوا» ی روشی دُچارند

توضیحات گُلستانِ پژوهیده‌اش نوشته است:

بطرح دادن: فروختن جنسی بزور به رعایا به قیمتی دلخواه، فروش تحمیلی. اکثر شارحان و مترجمان آن را به همین صورت معنی کرده‌اند.... این مثال از تاریخ سیستان نیز مؤید آن است:

بسیار بره و مرغ برخوان نهادی ... چندان که کسی از حشم نتوانستی خورد تا شاگردان مطبخ به بازار بردندی و بطرح بفروختندی، چنان که هرچه به دیناری خریده بودی به درمی به بازار بفروختندی ... منظور آن که غذای مانده را بزور و تحمیل می‌فروختند. «بطرح فروختن بیعی است که همه آن عرضه باشد و تقاضایی در میان نه، و چنین معاملات گاه به زیان خریدارست که متاعی را بطرح و زور بروی تحمیل کنند تا بخرد چنان که شیخ سعدی در قصه برادرش که عمال صاحب دیوان خرمای بطرح به وی فروخته بودند گوید:

ز احوال برادرم بتحقیق
دانم که تورا خبر نباشد
خرمای بطرح می‌دهندش
بخت بد ازین بتر نباشد

و گاه به ضرر فروشنده است و این طبیعی است ... (م. بهار، تاریخ سیستان ... ح).^{۶۹}

حالا شما بیایید و معنای پیشنهادی کتاب آقای کاتوزیان را علی‌الخصوص در آن عبارت تاریخ سیستان کارگذاری کنید و از همین جا به استنباط این دقیقه تاریخی - اجتماعی نائل شوید که در آن روزگاران دیرین رسم بر آن بوده است که شاگردان مطبخ از بازاریان مالیات حکومتی بگیرند!!! ... می‌بینید معلومات مندرج در «پژوهش ... مستند و دقیق» (ص ۵) استاد کاتوزیان، باب چه اجتهادات جدیدی را در علوم گوناگون مفتوح می‌سازد! ... «خدایا! چشم بد دور از چنین روز!».

مُعْضِلِ سَوْغَاتِي!

سعدی در اوایل بوستان، در سبب نظم کتاب فرموده است:

دَر اقصای عالم بگشتم تسی
بسر بُردم ایام با هر گسی
تَمَّتْ بِع به هر گوشه‌ای یافتم
ز هر خرمَنی خوشه‌ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد

عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی و نیز «آشنایی نزدیک» با «کل پیکره ادبیات کلاسیک فارسی» و «تاریخچه آن، قالب‌ها و محتواها، ژانرها و سبک‌ها، عروض، صنایع بدیعی و صناعات ادبی آن» (ص ۱۱) فراهم آمده است، معلومان شد، باز ماجرا - از بُن - چیز دیگری بوده است.

استاد کاتوزیان، ناظر به این بیت سعدی فرموده‌اند:

«عاشق چنان زار می‌گردد چون ابر بهاری، که ساربان می‌تواند به جای آب باران از آب چشم او استفاده کند». (ص ۷۹)

الله أكبر!!! ... پس قضیه به باران آسودن گریه عاشق و گل و شل ناشی از آن و دشواری سفر در چنین زمین و زمینه‌ای، ربط نداشته. «محمل» هم گجاوه و هودج نبوده، بلکه به مقتضای توضیح این ادیب جهان‌دیده، «محمل» لابد همان مشک آب بوده است^{۶۸} که ساربان برای تأمین آب شرب با خود برمی‌داشته‌اند و اینک «عاشق» به ساربان خبر می‌دهد که نیازی به برداشتن این «زار و زمبیل»ها نیست؛ خودم چنان برایت زار می‌زنم و مانند ابر بهاری می‌گیرم که بتوانی به جای آب باران قُلب قُلب از آب چشم خودم استفاده کنی!!! ... نوش جان! گوارای وجود!

«حَیْف» و «طَرَح»

در کتاب مُستشرق پسنند دکتر کاتوزیان، درباره آن حکایت سعدی که در باب اول گُلستان فرموده است:

ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان - خریدی به حیف و توانگران را دادی به طَح ...، می‌خوانیم:

... در حکایت حاکم ظالم گفته می‌شود که هیزم افراد فقیر را ارزان می‌خرد و به قیمتی گران در بازار می‌فروخت. در اینجا سعدی برای مالیات ناعادلانه غیرقانونی که حکومت اخذ می‌کرد، زیرا خریدار انحصاری بود و تولیدات مردم را به قیمت دلبخواه نازلی می‌خرد و به قیمت گران‌تر در بازار می‌فروخت، اصطلاح «طرح» را به کار می‌برد، و آن تفاوت قیمت خرید و قیمت فروش است که به نام «مالیات» اخذ می‌شد. سعدی به این عمل که در سیاست مالی حکومت روشی مرسوم بود حمله می‌کند. (ص ۱۴۲)

مَعَ الْأَسْف ذیل بیانات استاد کاتوزیان، ارجاعی، توضیحی، چیزی نیست که معلوم دارد این مفاد معنای «طرح» را در حکایت سعدی، از جایی برگرفته‌اند یا یکسره حاصل اجتهادات علمی نامبرده در تاریخ و فرهنگ و اقتصاد است!

استاد فروزان یاد دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶ - ۱۳۶۹ ه. ش.) در

۶۹. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۶۸. در متنی انگلیسی کتاب دکتر کاتوزیان (p. ۶۱)، یعنی همان متن انتشار یافته تحت اشراف «پاتریشیا کرون»، واژه «محمل» در این بیت سعدی، صریحاً و واضحاً به "water-skin" ترجمه شده است! ... چه ترجمه مُهملی!!!

ندیدم؛ که رحمت برین خاک باد!

تَوَلَّي مَرَدَانِ اَيْنِ پَاك بوم
بِرَانِگِيخْتَمِ خَطِرَازِ شَامِ وِروم

دِرِيغِ اَمَدَمِ زَانِ هَمِه بوسستان
تُهَيَدَسْتِ رَفْتَنِ سَوِي دُوستان

بِه دِلِ كُنْتَمِ از مِصرِ قَنَدِ اُورَنَد
بِرِ دُوستانِ اَرْمَغَانِي بَرَنَد

مَرَا گَرْتُهِي بُوَدِ اَزَانِ قَنَدِ دَسْت
شُخْنَهَائِي شُيَرِي تَرِ اَز قَنَدِ هَسْت

نِه قَنَدِي كِه مَرْدَمِ بَصُورَتِ خُورَنَد
كِه اَرَبَابِ مَعْنِي بِه كَاغَذِ بَرَنَد...^{۷۰}

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می خوانیم:

«[سعدی] اعتقاد داشت که سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند». (ص ۲۳)

آنچه خواندید، برداشتی است غریب از بیت «به دل گفتم از مصر قند آورند / بردستان ارمغانی بَرند!»

یا لَلْعَجَب! ... نویسنده چگونه پنداشته است که «... سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند»؟! ... یعنی: اگر من نوعی از اصفهان به چین و ماچین هم سفر می کردم، سر راه بازگشت باید یک تُک پا به مصر می رفته و از بازار قند فروشان قاهره برای اهل و عیال سوغاتی می خریده ام؟! ... آیا ایرانیان که به قول استاد کاتوزیان «اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند»، (ص ۱۸) این قدر سفیه و سُبُک مغز بوده اند؟! ... راستی را، کژتابی از جمله پردازش کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - است، یا کژفهمی از خود استاد؟! ... شاید هم شیخ شیرازی با قند فروشان مصری بند و بست داشته است و می خواسته با شالوده گذاری این سنت التزام به سوغاتی مصری، صنعت توریسم را مَتَوَجِّه سَواجِلِ نِیلِ کُنَد!

مبداء تاریخ!

استاد کاتوزیان مثل هر کس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، متوجه شده اند که سعدی هم چونان حافظ (و البته نه به تندی و تیزی او) از شماری از متصوفان که در پیرامون خویش می دیده است دل خوشی نداشته و گهگاه نقد صوفی را به

۷۰. کُتِبَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آمیرکبیر، ص ۲۰۵.

مَحَكِ خُرْدِه گيرِي هَايِ مُنْكَرَانِه اَز مودِه اِست.

استاد کاتوزیان با اشارتی بدین معنی و شهرتی که حافظ به چنین خُرده گیری ها دارد، و مفاهیمی از این دست، فرموده اند:

«... اما تاکنون شناخته نبود که منبع و منشأ [/ مَنشأ] الهام او [= حافظ] غزل سعدی بوده است» (ص ۸۵)!

عَجَبَا! یعنی دقیقاً تا زمانی که استاد کاتوزیان این افاضات را سر قلم رفته اند، حتی در دوره «بازگشتی» ها که ادبای ما ریز و دُرُست شِعْرِ حَافِظِ و سَعْدِي را سَرْمَشَقِي هَمُه حَلاَقِيَّتِهَائِي خُودِ كَرْدِه بُوَدَنَد و بِه قُولِي عَزَلِهَاشَانِ نُسَخِه بَدَلِ عَزَلِ اَيْنِ دُو بَرُزُگُوارِ بُوَدِه اِست، يَك نَفَرِ نُبُودِه كِه يَك دُورِ عَزَلِيَّاتِ سَعْدِي و يَك دُورِ عَزَلِيَّاتِ حَافِظِ را مِثْلِ اَدْمِيَزَادِ خُوانَدِه باشَد و فَهْمِيده باشَد اَيْنِ مَضْمُونِ اَشْنَا دَر سُروَدِه هَائِي هَر دُو شَاعِرِ هَسْت!!!

در واقع، پیدا است که استاد کاتوزیان نفس نفیس خویش را، نه فقط ادیبی تمام عیار، که «مبداء تاریخ» بعضی تحقیقات ادبی نیز توهم فرموده اند و خود را کاشف عبارات و اشاراتی می پندارند که همه کس پیش از این خواننده و فهمیده و ...!

لَحْنِ و اِستارِ كاشِفانِه حَضَرَتِ اُستادِ و تَصَوُّرِي كِه از پيشگامِي خويش دَارَنَد، مَرَا بِه يادِ حكايتِ قزويني عُبَيْدِ زَاكَانِي مِي اِنْدَارَد كِه بِه جِهَادِ رَفْتِه بُوَد.

عُبَيْدِ گوِيَد: «جَمْعِي قزوينيان بِه جَنگِ مَلاحِدِه رَفْتِه بُوَدَنَد؛ دَر بازگشتن، هَر يَك سَرْمُلْحِدِي بَر چُوبِ كَرْدِه مِي اُورَدَنَد. يَكِي پائِي بَر چُوبِ مِي اُورَد. پُرسيَدَنَد: اَيْنِ را كِه كُشت؟ كُفْت: مَن! كُفْتَنَد: چَرَا سَرَشِ نِيَاوَرَدِي؟! كُفْت: تا مَن بَرسيَدَم سَرَشِ بُرْدِه بُوَدَنَد!»^{۷۱}

استاد سعدی در نظامیه!

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی داند، ولی بر بعضی حکایات مثل قصه تحصیل سعدی در نظامیه مُصَرَّحانه اِعْتِمادِ مِي كُنَد و دَر عَمَلِ دُچارِ تَرْجِيحِ بِلَا مُرْجِحِ و «يَك بامِ و دُو هَوا» ي رُوشِي مِي شُود. ديگراني هم هستند که در تقرير سوانح احوال شیخ شیراز بدین «یک بام و دو هوا» ي رُوشِي دُچارَنَد و مَن چُونِ يَكِي دُو جايِ ديگرِ دَر نَقْدِ اَيْنِ مَنظَرِ قَلَمِ فَرَسُودِه ام،^{۷۲} در این باب درد سرتان نمی دهم.

آقای کاتوزیان، تحصیل سعدی را در نظامیه - که جز حکایتی در

۷۱ - کُتِبَاتِ مَوْلاناِ نِظامِ الدِينِ عُبَيْدِ اللهِ مَعْرُوفِ بِه عُبَيْدِ زَاكَانِي، تَصْحِيحِ پَرِيوَرِ اَنابَكِي، ج: ۶، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۳۸.

۷۲ - از جمله دز - آینه پژوهش، س ۲۶، ش ۳، ش پیاپی: ۱۵۳، مرداد و شهریور ۱۳۹۴ هـ. ش.، صص ۵ - ۱۱ / «حقیقت سوانح و اسفار شیخ شیراز» بَه قَلَمِ جُویا جِهانبخَش).

پسان‌تر نیز با نظائر همین أدله تأکید و تصریح فرموده‌اند که «... سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده بود». (ص ۲۵)

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مددعای حضرت استاد ی برباد است! ... «سعدی» قصه‌گوی مقامه‌پرداز ما، حتی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدتها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیات شیخ تطبیق می‌کند یا نه؛ گما اینکه زفتن او را به کاشغریا سومنات یا صنعا، به صیرف حکایات مسطور در گیلستان و بوستان، نمی‌توان داده‌های تاریخی، آن هم داده‌های جزئی و قطعی، قلم داد. آن‌گاه استاد کاتوزیان لابد با همان روش پژوهش دقیق «کرون» پسنند که بناست ا بنای وطن از حضرتشان فرابگیرند، به صرف نیامدن نام کرمان و هرات و گجا و گجا در حکایات سعدی، استیقان فرموده‌اند که سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده است! ... زاد فی الظنبر نعمة و زاد فی الشطنج بعله!

حجیت ظنون!

در زمره قصائد شیخ شیراز، قصیده‌ای کوتاه هست «در ستایش ابوبکر بن سعد» از این قرار:

و جودم به تنگ آمد از جور تنگی^{۷۳}
شدم در سفر روزگاری دزنگی

جهان زیر پی چون سنگندر بریدم
چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی

برون جسمتم از تنگ ثرکان چو دیدم
جهان درهم افتاده چون موی زنگی

چو باز آمدم کیشور آسوده دیدم
ز گزرگان بدر زفته آن تیزچنگی

خط ماهرویان چو مشک تناری
سر زلف خوبان چو درع فونگی

به نام ایزد آباد و پرناس و نعمت
پلنگان زها کرده خوی پلنگی

درون، مردمی چون ملک نیک مخضر
برون، لشکری چون هزبران^{۷۴} جنگی

بپرسیدم: این کیشور آسوده کی شد؟

۷۳. نسخه بدل: برانداخت شیرازم از جور تنگی.

۷۴. ضبط فروغی: «هزبران».

بوستان هیچ مستندی ندارد (و قرائنی هم آن را تضعیف تواند کرد) - مسلم می‌گیرد؛ بل از مسلم‌ترین مسلمات سرگذشت شیخ قلم می‌دهد (نگر: ص ۲۳ و ۲۴ و ۳۱ و ۱۰۳)؛ و این از نظر ما مردود است؛ لیک مستبدع مستبعد، بل مستبشع مستکره، آن است که در این کتاب، سعدی به مقام «شیخوخت و استادی مدرسه نظامیه» هم برگشیده شده است (نگر: ص ۳۲)؛ ... این یکی، حتی در قصه‌های قدیم نیز نیامده بود؛ راستی نمی‌دانم از حقه کدام عطار برآمده است!!! از منامات آکسفورد است یا گرامات پرينستون یا ...؟!

غزالی سازی بتکلف!

آقای کاتوزیان که مضرانه سعدی را از اهل نظامیه قلمداد می‌کند، گویا دریغش می‌آید از ماندن سازی او به مشهورترین شخصیت فرهنگی نظامیه، یعنی ابوحامد غزالی، ولو بتکلف، صرف نظر کند!

استاد کاتوزیان نخست فصلی به نام «فرار از مدرسه؟» می‌گشاید که تداعیگر کتاب فرار از مدرسه زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب است در باب احوال و افکار ابوحامد غزالی، و البته این یکی درباره سعدی است که می‌دانیم چنان تحوّل و احوالی را تجربه نکرده و چنان انقلابی، در او یا سابقه ندارد یا به ثبت ترسیده است.

اینها برای آقای کاتوزیان چندان اهمیّت ندارد. او می‌کوشد به تکلف هرچه تمام‌تر، از حکایاتی چون وعظ سعدی در جامع بعلبک و ملاّت وی از صحبت یاران دمشق - که در هیچیک تصریحی به مناسبات سعدی با نظام آموزشی رسمی نمی‌بینیم، نوعی دلزدگی غزالی وار از فضای نظامیه بغداد را بیرون بکشد و به ریش سعدی ببندد! (سنج: صص ۳۲ - ۳۴ و ۱۰۳)

همه این آسمان و ریسمان‌ها مستندی ندارد جز تمایلات و توهمات نویسنده که بدفهمی عبارات سعدی نیز چاشنی آن شده است؛ و نمونه نمایان آن، همان ترجمه واژه «جامع» تعبیر «جامع بعلبک» است به university در متن انگلیسی (p. ۱۷)!!!

قلمرو اسفار شیخ

دکتر کاتوزیان با آنکه بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی‌داند، از باب همان «یک بام و دو هوا» ی سابق الذکر، با استنادی جزئی حتی به ناگفته‌های سعدی!!!، قلمرو سیر و سفر او را تعیین و تحدید فرموده‌اند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، آمده است: «... ممکن نیست سعدی به نواحی شرقی جهان فارسی زبان هرگز سفر کرده باشد؛ در آثار او از شهرهای مهم شرقی چون کرمان، سیستان، نیشاپور، هرات و مرو اثری نیست...». (ص ۲۵)

کسی گفت: سَعْدِي! چه شـوریده زَنگِي!

چنان بود در عَهْدِ اَوَّلِ کـه دیدی
جَهَانِي پُر آشوب و تَشـویش و تَنگِي

چُنين شُد در اَيامِ سُلْطَانِ عَادِلِ
اَتَابِكِ اَبُو بَکَرِ بِنِ سَعْدِ زَنگِي^{۷۵}

در بعض نسخه‌های گِلستانِ شَيْخِ هَمِ روايتی از هَمين چکامه در ديباچه کتاب مُنَدَرَج - است. ۷۷.۷۶

سَعْدِي، در اين بِيْتها، به کُدامين بُرهه و بَهْرهُ حَيَاتِ خويش اِشَارَتِ مِي دازد؟ ماجرای آن تَنگنا و آشفتهگي و عُسْرَتِ کـه سَرَايندِه را به دوری از شيراز گرايانيدِه بوده است، چيست؟ اِشَارَتِ شَيْخِ به کِي و کُجايِ آن تاريخ پُر آشوب و روزگارِ پُر تَشـویشِ راجع مِي گَرَدَد؟

بُدُرُستِي نَمِي دانيم؛ و البتّه سَعْدِي پُر هوان در اين باره حدسهاي زده اند.

بَرخي چون اوستادِ اَنوشه ياد دکتَر دَبِيحِ اَللّهِ صَفَا - رَحْمَهُ اَللّهُ تَعَالَى - گفته اند که يا حَتَمًا اين سَفَرِ سَعْدِي، در حُدودِ سالهاي ۶۲۰ و ۶۲۱ هـ. ق. رُخ داده است، و اِشَارَتِ او، عَلَي الظَّاهِر، مُنَطَبِقِ است بر اَوْضَاعِ دُشَواري که بر اَثَرِ تازشِ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاهِ بَسْرِ سُلْطَانِ مُحَمَّدِ خوارزمشاه به شيراز، در اَقْلِيمِ پارس پديد آمده بود. مُوافِقِ گزارشِ تاريخنگاران، اين غياثِ الدِّينِ پيرشاه، پس از مرگِ پدر، شُماری از سپاهيانِ او را گِرَدِ اَوْرُدِ و در عِرَاقِ و آذَرَبَايجان به فُتُو حاتِي نائِلِ اَمَد. در اَوَاخِرِ سالِ ۶۲۰ هـ. ق.، عازِمِ فارس شُد و اَتَابِكِ سَعْدِ زَنگِي که ياراي اِستادگي در برابر او نداشت، به قَلْعَهُ اِصْطَخِرِ پناه بُرد. غياثِ الدِّينِ پيرشاه در اَعْزَازِ سالِ ۶۲۱ هـ. ق. به شيراز دَر اَمَد^{۷۸} - و بسياری از نواحِيِ فارس را تَحْتِ تَصَرُّفِ خويش در اَوْرُد. وي سَرانجام به درخواسِ اَتَابِكِ سَعْدِ، فارس را با او قِسْمَتِ کرد، و به وَسائِلِ التَّاصِرِ لِدِينِ اَللّهِ، خَلِيفَةُ عَبَّاسِي، به عِرَاقِ بازگشت^{۷۹}.

يکي از مُعاصِرانِ با آنکه در تاريخِ آن عَصْرها قَلَمها فَرَسودِه، پاک دَرُوا شُدِه است و جايي^{۸۰} - نَظَرِ سَعْدِي را به حَمَلَهُ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ

۷۵ - کُنِيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آميرکبير، ص ۷۵۵.

۷۶ - نمونه را، نگر - کتابِ گِلستانِ شَيْخِ مَصْلِحِ الدِّينِ سَعْدِي، چاپِ سنگي، به اِهتمامِ مُحَمَّدِ طَاهِرِ بِنِ مُحَمَّدِ صَادِقِ تَبْرِيزِي، به خَطِّ مِيرزا اَقا المَتَخَلَصِ بـ صابِحِ قَلَمِ افشار روميه، اسلامبول: مطبعه ايرانيه، ۱۲۹۱ هـ. ق.، ص ۷.

۷۷ - از هَمين روست که هانري ماسه نيز شِعْرِي ياد شُدِه را از «ديباچه گِلستان» نقل مِي کُنَد.

نگر: تحقيق درباره سَعْدِي، تَرْجَمَهُ دکتَر مُحَمَّدِ حَسَنِ مَهْدوي اَرديبيلي - و - دکتَر غلامحَسَنِ يوشفي، ج: ۲، اِنْتِشَارَاتِ تَوس، ۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۴۲.

۷۸ - بعضي قَدَمًا، تاريخ تَصَرُّفِ شيراز را بر دَسْتِ او، «۶۲۰» گفته اند که خَطاسِست. سَنَح: - تحقيق درباره سَعْدِي، هانري ماسه، تَرْجَمَهُ دکتَر اَرديبيلي - و - دکتَر يوشفي، ج: ۲، ص ۴۲.

۷۹ - نگر: - تاريخ اَدَبِيَاتِ در ايران، دَبِيحِ اَللّهِ صَفَا، ج ۳، بَخشي ۱، ج: ۷، تهران: اِنْتِشَارَاتِ فِرْدوس، ۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۸۰ - نگر: سَعْدِي: خَاكِ شيراز و بويِ عِشْقِ، شيرين نياني (اسلامي نَدوِشَن)، ج: ۱، يزدا، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۶۳.

دانسته و جايِ ديگر^{۸۱} - به «تَهاجِمِ هايِ اَوَّلِيَه و نافرجامِ مَغولان».

ديگري از سَعْدِي پُر هوان، سالِ ۶۲۳ هـ. ق. و هُجُومِ مَغولان را به فارس، مَدِّ نَظَرِ قَرار داده، ولي شُرودَه شَيْخِ را ناظِر به خُرُوجِ او از بَعْداد و باز نَگِشْتَنَش به شيراز شمرده است^{۸۲} که اِستِنْباطِ عَرَبِي است^{۸۳}.

دکتَر کاتوزيان، در کتابِ سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگِي، گفته اند که اِشَارَتِ سَعْدِي به حُدودِ سالِ ۶۲۳ هـ. ق. است و حَمَلَهُ مَغولان به فارس^{۸۴}.

در اين کتابِ سَعْدِي، شاعِرِ زَندگِي، عِشْقِ و شَفَقَتِ (نگر: صص ۲۵ - ۲۷ و ۹۱) هَم، - اَقايِ کاتوزيان، اين شُرودِه را، با اِطْمينانِ خَاطِر، ناظِر به حَمَلَهُ مَغولان در سالِ ۶۲۲ هـ. ق. قَلَم داده و سَفَرِ ياد شُدِه سَعْدِي را ناظِر به حَوالِيِ هَمان سال^{۸۵} دانسته اند.

با صَرَفِ نَظَرِ از اينکه چُنين داوَرِي هايِ قاطِعِ دِيَمِي، پيشِ ديگر آسانگيريهايِ زيانبارِ جَسارَتِ اَميرِ نويَسَنده و در قِياسِ با بَد فِهْمِي هايِ صَرِيحِ فُضِيحِ او هيچ است، و گُذِشْتِه از آنکه اين اِشَارَتِ سَعْدِي به هَنگامَه غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاه باشد يا تازشِ مَغولان، نَفْسِ اِطْمينانِ و قاطِعِيَّتِ اُستادِ کاتوزيان در تَعيينِ تَکليفِ قَضِيَه، نشان مِي دَهد حضرتشان چه التِزامِي به «حُجِيَّتِ ظَنون» دازند!

به قولِ بَها: «دِريغِ از راهِ دور و رَنجِ بسيار!».

سَعْدِي و صوفي

دکتَر هَمايون کاتوزيان، اُستادِ بُلندپايَه دانشگاهِ آکسفورد، شايد - و البتّه: «شايد» - دَر باره بَعْضِ مَقولاتِي که در آن دار اَلْعِلْمِ تَدريس و اِفادَتِ مِي کُنَد، صابِحَتَظَرِ باشد، ولي دَر مَقولاتِي چون پيشينَه تَصَوُّفِ و دِگَر دِيسِي هايِ سيمايِ اِجْتِماعِي آن تَخَصُّصِي نَدازد. تَخَصُّصِي که نَدازد، هيچ، آن اندازه راجِلِ است و از وُقُوفِ بر تاريخ و رَجال و مَنابِعِ اين مُطالعاتِ مَحروم که در تَحْريِرِ فارسي کتَابش ميان «شِبلي» (صوفي مُتَقَدِّم) و «شِبلي نَعمانِي» (اَديب و دانشمندِ هِندي مُتَأَخِّر) خَلَطِ مِي کُنَد!^{۸۶} با اين هَمه، و با اين بِيضاعَتِ مُزْجاء، اِضْرار دازد درباره نَسَبَتِ «سَعْدِي» و «تَصَوُّف» اِظْهَارِ نَظَرِ کُنَد و درباره آنچه از آن سَر رِشْتِه نَدازد، مَقالَه مُفَرَدَه بنويسد!^{۸۷}

۸۱ - نگر: هَمان، ص ۹۴.

۸۲ - نگر: - تحقيق درباره سَعْدِي، هانري ماسه، تَرْجَمَهُ دکتَر اَرديبيلي - و - دکتَر يوشفي، ج: ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

۸۳ - نيز سَنَح: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگِي، دکتَر هَمايون کاتوزيان، ج: ۱، نَشْر مَرکَز، ص ۶۹ و ۷۰.

۸۴ - نگر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگِي، ج: ۱، ص ۶۸ و ۶۹ و ۷۸ و ۷۹.

۸۵ - در ص ۲۷ صَرِيحًا «۶۶۲» اَمَدِه که با حَتَمًا سَهوِ خُرُوفِ گاشْتِي است.

۸۶ - نگر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگِي، کاتوزيان، ج: ۱، ص ۲۱۹ - مَتْن و هَامِش.

۸۷ - نگر: ميراثِ تَصَوُّف، ويراستَه دکتَر لِنُو نارد لُويزِن، تَرْجَمَهُ دکتَر مَجْدِ الدِّينِ کِيوانِي، ج: ۱، تهران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۸۴ هـ. ش.، ص ۲۰ / ۲۱۶ - ۲۳۰.

بِرْخلافِ اِصرارِ آقاي کاتوزيان که می‌پندارد از بیشترينهُ آثارِ سَعْدِي برمی‌آید که وی صوفی نبوده است (سنج: ص ۲۳)، عَلَي الظَّاهِرِ سَعْدِي صوفی است.

طُرفه آنکه آقاي کاتوزيان سَخاوَتَمِنْدانه حَافِظ را، با آن نیش و کنایه‌هاي اَبْدارش به خانقاهيان، شاعری صوفی قَلَم‌داد می‌کُند، ولی تَصَوُّفِ سَعْدِي را مُنْکِر است (سنج: ص ۱۳۳)؛ حال آنکه تَعَلُّقاتِ رُوشَنِ صوفیانه در اَقوال و اَفکارِ سَعْدِي، و حتّی گزارشهاي صَریحِ تاریخی در بابِ پیوندِ سَعْدِي با خانقاه و رِباط و دیگر فضاهای صوفیانه، بَسی بیش از شواهدِ نه چندان رُوشَن و دوپهلویی است که بر تَصَوُّفِ حَافِظ اِقامه تَوان کرد. گُمان می‌کُندم اگر کسی جُرأت کُند «حَافِظ» را به قَطْع و یقین صوفی بخواند، دیگر در تَصَوُّفِ «سَعْدِي» نباید شک کُند.

آقاي کاتوزيان، اِنتِقاداتِ سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافاتِی که در میان مُدعیانِ تَصَوُّفِ دیده می‌شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمانه حَمَل می‌کُند (سنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پیش از روزگارِ سَعْدِي و بخصوص در عَصْرِ وی، آثارِ بسیاری از صوفیانِ نامدار از چُنین نَقدها بر مُدعیانِ تَصَوُّفِ گرانبار بوده است؛ و پیداست صرف این‌گونه نَقدها و خُرده‌گیری‌ها، هرگز به مَعْنای اِنْفِکاکِ ناقِد از اَصْلِ سُنَّتِ صوفیانه یا بدبینی وی به این سُنَّت، تَلَقّی نَتواند شُد.

اگر مُطالعهٔ صدها مَتِنِ صوفیانهٔ کهنِ فارسی و عَرَبی که از نَقْدِ خانقاه و خانقاهیان سرشار است و نویسندگان آنها خود جُمْلگی مُتَصَوِّفِ بوده‌اند، بر مُرْتَبَقَهٔ کَتاتیبِ آکسفورد و ساکنانِ دورالعلمِ پرينستون گران می‌آید، یک تَصَفُّحِ اِجمالی تَکنِگارِیهای چون کتابِ نَقْدِ صوفی آقاي دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور که تاریخِ تَصَوُّفِ را با تکیه بر اَقوالِ صوفیان و اِنتِقاداتِ خود ایشان از زشتکاریهای مُتَسَبان به تَصَوُّفِ، وَرَق زده است، سَهَل است و بَسَنده می‌نماید تا آن پژوهشگرانِ البتّه دَقِیقِ مُسْتَنَدِ نویس و آن مُسْتَشْرِفانِ البتّه عَمِیقِ رُوشَمَند، اگر می‌لشان کَشید و مانعی نبود، آن‌دکی با گُسترهٔ سُنَّتِ نَقْدِ «درونِ سازمانی» نِظامِ تَصَوُّفِ اَشْناثَرِ شُوند و بدانند اِنتِقاداتِ اَمثالِ سَعْدِي، پیشِ بَعْضِ اَنجِه شَهیرتَرینِ صوفیانِ عَالَمِ اِسلام کُفته - و گاه در بیانِ آن از تَعْبیرها و تَمثیلهای فَوْقِ العاده «آبِ نَکَشیده» ای هَم مَدَد جُسته - اند، نَمی‌است در بَرابَرِ یَمی!

در هَمان کتابِ نَقْدِ صوفی، نویسنده کارِ بسیار دُرُستی کرده است که سَعْدِي را هَم در زُمَرهٔ ناقِدانِ مُتَصَوِّفِ تَصَوُّفِ جای داده است.^{۸۸}

پیوندهای اَمثالِ سَعْدِي با دَرَبار و دَرَباریان هَم، چُنان که خود آقاي کاتوزيان هَم «تا حُدودی» دریافته است و خَسْتُ شُدّه (سنج: ص ۱۳۳)، هیچ بر نَفیِ تَصَوُّفِ از اَنان دَلالَتِ نَتواند کرد.

ناآشنائیِ آقاي کاتوزيان با اَسناد و مَداریکِ حیاتِ صوفیانهٔ آن روزگار، به اندازه‌ای است که وی مولوی را به عنوانِ مِثالِ صوفیانِ «کاملاً بی‌ارتباط با دربارها و حامیان» قَلَم می‌دهد (نگر: ص ۳۹)؛ حال آنکه اگر سرگُذشتنامه‌ها و آثارِ مولوی - و بالأَخَص: نامه‌های او - را بَدُرُستی خوانده بود، از چُنین داوَری بی‌پروائی سَخْت حَذَر می‌کرد؛ بَل دُرُستی عَزِیمَتِ بَعْضِ تَحلیلِگَرانِ زمانِ ما را درمی‌یافت که به جای چُنین اِنکارهای موهوم، از چون و چرای رُوابِطِ بسیار گُسترده و تَعامُلاتِ وَسِیعِ مولوی با قُدَرتمَدارانِ زَمانِ می‌پُرسند.^{۸۹}

اعتراضِ آقاي کاتوزيان بدان دیدگاهِ سُنَّتِی شایع و بَدْفَهْمیِ مَرسوم که در پَسِ ظاهِرِ هَر مَتِنِ اَدَبی، باطنی صوفیانه و عِرْفانی شُراغ می‌کُند (سنج: ص ۵۲ و ۵۴)، بجاست؛ لیک تردید نباید کرد که اَمثالِ آقاي کاتوزيان، خود، در بَرابَرِ اِن اِطْرافِ نابَهَنجار، به تَفْرِیطی زیانبار دُچار آمده‌اند.

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مدّعی حضرت اُستادی بر باد است! ... «سَعْدِي» قِضه گوی مقامه‌پرداز ما، حتّی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدّت‌ها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیاتِ شیخ تطبیق می‌کند یا نه؛

۸۸. نگر: - نَقْدِ صوفی (تَرْسَمی اِنتِقادی تاریخِ تَصَوُّفِ با تکیه بر اَقوالِ صوفیان تا قَرَنِ هفتمِ هجری)، دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور، ج: ۱، تهران: اِنشِيارَتِ روزنه، ۱۳۸۰ هـ. ش. صص ۷۶ - ۷۸.

۸۹. نمونهٔ کُنْجکاویهای اَخیرالذِکْرانِ نگر در: مقالهٔ آقاي دکتَر مُحَمَّد فُتوحي رُود مَعجَنی زیر نامِ تَعامُلاتِ مولانا جلال الدین بلخی با نهادهای قُدْرَت و سیاست در قَونیه (چاپ شُدّه در: فِصلنامهٔ درِیچِه، تابستانِ ۱۳۹۴ هـ. ش.، صص ۲۰ - ۲۲).

آقای کاتوزیان، بی آنکه شواهدی کافی ارائه دهد و بی آنکه - از بُن - نشانی از آشنائی دُرُست با چُنین شواهد و مقولات فراماید، از عَدَمِ اِسْتِعْرَاقِ شَخْصِي سَعْدِي در تَجَارِبِ صُوفِيَانِه جانبداری می کند. از قضا، نمونه هائی از عَزَلِ سَعْدِي و مولوی که او چُونان گُوَاهِي بر دیدگاه خود به مُقَايَسِه می گیرد (سَنج: ص ۵۶ و ۵۷)، گویا بر آن مُدَّعِي دَلَالَتِي تام ندارند؛ بَل شاید عُمُوقِ عَرْفَانِي مَعَانِي در خُصُوصِ آنچِه از عَزَلِهَائِي سَعْدِي به گُوَاهِي آورده اند، از آن عَزَلِ پُرشور و اِحْسَاسِي که از مولوی به شَهَادَت گرفته اند، نه کمتر، که بیشتر باشد.

عَجَب است که اُستادِ عالی قَدَرِ آکسفورد، هم در این کتاب و هم در کتابِ فارسی و هم در مقاله مَفْرُودِه ای که درباره سَعْدِي و تَصَوُّفِ پَرِدَاخْتِه است، هزار و یک چیز مَرَبُوط و نامَرَبُوط را بر مُدَّعَايِ خود گُوَاه می سازد، ولی یک نُکِ پا به اُسْنَادِ شَرْحِ حَالِ سَعْدِي و آنچِه هَم رُوَرِگَارَان و پَسِينِيَانِ قَرِيبِ اَلْعَهْدِ شَيْخِ تَنْظِيمِ و تَحْرِيرِ کرده اند، نزدیک نمی شُود و نمی نَگَرَد که از ماجرایِ آن «رباط» که سَعْدِي در زیرِ قَلْعَه فَهَنْدَرِ سَاخْتِه،^{۹۰} و تَصْرِیحِ کَسَانِي که گفته اند وی ابتدا در بُقْعَه شَيْخِ کَبِيرِ اَبُو عَبْدِ اَللّهِ حَفِيفِ مُجَاوِرِ بُوَدِه،^{۹۱} و تَبْيِينِي که پَسِينِيَانِي چون صَاِحِبِ شَدِّ اِلْاَزَارِ از شَخْصِيَّتِ شَيْخِ به دَسْت می دَهَنْد و او را «صُوفِي» و اَهْلِ رِيَاضَتِ می خوانند^{۹۲} و گزارشهايِ حَاكِي از این که سَعْدِي «خانقاه»ی داشته و در آن فَقِيرَان و مَسَاكِينِ رَا اِطْعَام می کرده و در صُفْعَه هَمَانِ خانقاه به خَاك سپارده شده،^{۹۳} و گزارشِ اَنَانِ که می گویند اَحْوَالِ این خانقاه و «زاویه» در آن روزگاران و پس از آن چه سان بوده،^{۹۴} و... و... در ذَهْنِ خواننده تیزویر، جُز چهره مَرْدِي مُتَصَوِّفِ تَرَسِيمِ نمی گردد؛ مُتَصَوِّفِي که به گُوَاهِي اَثَارِش، در عَالَمِ تَصَوُّفِ، به مَشِي و مَشْرَبِ اِعْتِدَالِ گَرَايِ اَمْثَالِ صَاِحِبِ عَوَارِفِ اَلْمَعَارِفِ بَسِيَارِ نَزْدِيكِ تَرَا سَتِ تا جِهَانِ خَيَالِ اَکْغِنْدِ اِبْنِ عَرَبِي مَبَانِ لَفَاطِ، یا هِيَا بَانِگِ هَايِ مَوْلَوِي وار و شِيدِ اَکُونِه.

از بُنِ بَايَدِ گُفْت: صُوفِي نَبُودِنِ يَكِ مُسْلِمَانِ دَرِ زَمَانِه و اِقْلِيمِي که سَعْدِي در آن می رُيَسْت، چندان هم اختیاری نبود! بدین معنی که مُسْلِمَانِي بَا چُنَانِ خَوَانِشِي صُوفِيَانِه قَرِيبِ و عَجِينِ شُدِه بُوَد که هَر پُر رُوْرِدِه اَن جَامِعِه، خواه ناخواه، حَامِلِ اِنْدِوختِه اِي عَظِيمِ از مَوَارِثِ فِکْرِي و عَمَلِي تَصَوُّفِ می گردید.

آقای کاتوزیان خوشبختانه بدین معنی تَوْجِيَه يافته است که تَصَوُّفِ، شیوه عُمُومِي و صِبْغَه غَالِبِ حَيَاتِ اِنْدِيشْگِي و اِعْتِقَادِي مَرْدُمَانِ اِينِ اَقَالِيمِ دَرِ سَدَه هَفْتِمِ هَجْرِي بُوَدِه است (سَنج: ص ۹۱)؛ لیک در بازشناسی مَعَالِمِ و عَوَالِمِ رُوشِ و مَبِيشِ صُوفِيَانِه سَعْدِي، چندان کامگار نگردیده.

شاینده تر آنست داستان تَصَوُّفِ سَعْدِي و بَد فَهْمِي هَايِ مُدَّعِيَانِ، در مَجَالِي فِرَاخ تَرَبِيِ گرفته شُود. هَمِين

آقای کاتوزیان، انتقادات سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافات که در میان مدعیان تَصَوُّفِ دیده می شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمَانِه حَمَل می کند (سَنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پیش از روزگارِ سَعْدِي و بخصوص در عَصْرِ وِي، آثارِ بسیاری از صوفیان نامدار از چُنین نقدها بر مدعیان تَصَوُّفِ گرانبار بوده است؛ و پیداست صرف این گونه نقدها و خُرْدِه گیري هَا، هرگز به مَعْنَايِ اِنْفِکَاكِ نَاقِدِ از اَصْلِ سُنَّتِ صُوفِيَانِه یا بَدبِينِي وِي به اِينِ سُنَّتِ، تَلْقِي نَتَوَانَدِ شُد.

۹۰. نگر: کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آمیرکبیر، ص ۹۱۹.

از برای تصحیح «فهندز» به «فهندر»، نگر: مرزبان فرهنگ (جشن نامه دانشور فرهنگیار حجة الإسلام و المسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی)، به اهتمام مؤسسه خانه کتاب و کانون نویسندگان قم، ج ۲، ص ۱، قم: نور مَطَاف، ۱۳۹۳ ه. ش. / ۱۴۳۵ ه. ق. / ۱۰ / ۳۱۶ - ۳۲۴ (از مقاله نگارنده، زیر نام «تصحیحاتی در کُلِّيَاتِ شَيْخِ سَعْدِي»).

۹۱. نگر: سَدِّ اِلْاَزَارِ فِي حِطِّ اَلْاَزَارِ عَن رُوَايِ اَلْمَرَا، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو القَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، به تصحیح و تَحْشِيئَه: عَلَامَه مُحَمَّدِ قَرُونِي - و - عَبَّاسِ اِقْبَالِ، ج: ۱، طهران، ۱۳۲۸ ه. ش.، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَا، عَپْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، به تصحیح و تَحْشِيئَه دَكْتَرِ نُوْرَانِي وِصَالِ، ج: ۱، شیراز: کتابخانه اَحْمَدِي، ۱۳۶۴ ه. ش.، ص ۴۷۷؛ و نَفْحَاتِ اَلْاَسْنِ مِنْ حَضْرَاتِ اَلْقُدْسِ، نُوْرَالدِينِ عِبْدِ الرَّحْمَنِ جَامِي، مَقْدَمَه، تصحیح و تَعْلِيقات: دَكْتَرِ مُحَمَّدِ عَابِدِي، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ ه. ش.، ص ۵۹۸.

۹۲. نگر: سَدِّ اِلْاَزَارِ فِي حِطِّ اَلْاَزَارِ عَن رُوَايِ اَلْمَرَا، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو القَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ط. قَرُونِي - اِقْبَالِ، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَا، عَپْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۳. نگر: سَدِّ اِلْاَزَارِ فِي حِطِّ اَلْاَزَارِ عَن رُوَايِ اَلْمَرَا، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو القَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ط. قَرُونِي - اِقْبَالِ، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَا، عَپْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۴. مانند گزارش بسیار نهادار این نَطُوطَه مَغْرَبِي (۷۰۳ - ۷۷۹ ه. ق.) در سَفَر نَامِه اش که «زاویه» «شیخ صالح» سَعْدِي شِيرَازِي را در سَفَرش به اِقْلِيمِ پَارِسِ زِيَاذَتِ و تَوْصِيْفِ كَرْدِه است.

نگر: رَحْلَةُ اِبْنِ نَطُوطَةَ الْمُسْتَعْمِرَةِ ثَعْلَبَةَ اَلْقَطْرِ فِي غُرَابِ اَلْاَمْصَارِ وَعَجَائِبِ اَلْاَسْفَارِ، سَمْسِ الدِّينِ اَبُو عِبْدِ اَللّهِ مُحَمَّدِ بِنِ عِبْدِ اَلْوَالِي الطَّنْجِي، قَدَمٌ لَهْ وَ حَقَّقَه وَ وَضَعَ خَرَائِظَه وَ فِهَارِشَه: عِبْدِ اَلهَادِي التَّازِي، الرِّبَاط: مَطْبُوعَاتِ اَكَادِيمِيَةِ الْمَمْلَكَةِ الْمَغْرِبِيَّةِ، ۱۴۱۷ ه. ق. / ۲۰ / ۵۰.

به یاد داشته باشیم که این تعبیر «شیخ صالح» در لِسَانِ اِبْنِ نَطُوطَةَ مَغْرَبِي، در این مقام، توصیفی است صُوفِيَانِه؛ که بلافاصله در همان کتاب (۲ / ۵۲) در حَقِّ شَيْخِ اَبُو اِسْحَاقِ كَاذِرُونِي هَم تَكَرَّرِ می گردد.

اندازه بگوئيم و بگذريم که: تَصَوُّف، در چهره تاريخی اش، و به ویژه در سده هفتم هجری - و در غوغای آن عجائب احوال و غرائب اطوار که از بام و در زمانه فرومی ریخت، بر طیفهای گونه گونی اشتغال داشته است که گاه به هیچ روی برهم منطبق نمی افتاده اند. نادیده گرفتن این گوناگونی ها، و آن گاه کسانی چون ابن عربی یا مولوی را سنجۀ تَصَوُّفِ زَمَانِ قَرَارِ دَادَن - انسان که بسیاری از خامان عصر ما کرده اند و می کنند، پیامدی جز دورافتادن از داوریهای تاریخی سخسته ندارد.

آری؛ کسانی چون عبدالرحمن جامی که در سرگذشتنامه های صوفیان، به شرح حال سعدی هم پرداختند، در تشخیص و کار خویش مُصِیَب بودند.

هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!

بهره جویی حوصله مندانه از منابع و مآخذ و زیر و رو کردن بهترین و کارآمدترین سندها و منابعها و گزارش آیینانه این استفادات و ارجاع دقیق و راهگشا به مراجع بحث و تحقیق، از لوازم هر پژوهش دقیق و مستند است؛ که البته در شاهکار استاد کاتوزیان چندان مراعات نشده است.^{۹۵}

نویسنده کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، اولاً، گویی به مصداق «هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!»، به آثار پژوهشی پُرشماري که ایرانیان و آیرانیان درباره شیخ شیراز و اندیشه و هنر او انتشار داده و رساله ها و کتابها که در شرح افکار و آثار او قلمی کرده اند، جز شماری اندک، بی اعتناست؛ نه از آنها بهره ای درخور می جوید و نه به آنها ارجاعی روشنگر می کند. ارجاعات اندک شمار و نه چندان راهگشای کتاب، به مجموعه بسیار محدود و معدودی از منابع راجع است، و نه لزوماً منابع باینده و دست اول. حتی در سیاهه ای که در پایان کتاب به دست داده اند، غیبت اکثر قریب به اتفاق منابع سعدی شناختی چشمگیر است. در مقابل، در آنچه به عنوان «پژوهش های انتقادی» برشمرده اند (ص ۱۶۷)، و نیز در ارجاعات سعدی شناختی (نمونه را، نگر: ص ۱۶۲، ش ۲۱)، سهم اوفر و حظ اکثر، بل اکثریت قاطع و مسلم، از آن مکتوبات و مقالات خود استاد کاتوزیان است. در واقع ایشان در سعدی شناسی نیز (چنان که در غیر سعدی شناسی)،^{۹۶} با همان «اعتماد به نفس» مشهود معهود خویش، عمده به خود متکی و «خودکفا» هستند و با ولعی نمایان به بازخوانی و بازخوانی آثار خویش مشغول اند.^{۹۷} ... همین است که عرض می کنم: هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!

وانگهی، در همان قلیل آثار دیگران - که أحياناً «بناچار» دیده و نام برده اند!، نه بهره ای که جسته اند درخور بوده است و نه - گویا - حتی در نام بردن این منابع دقت و حوصله ای در کار کرده اند.

نمونه را نوشته اند:

«محمد علی فروغی، کلیات سعدی (ویرایش بهاء الدین خرم شاهی)، تهران، نشر آروین، ۱۳۷۴». (ص ۱۶۵).

راقم این سطور همین اندازه می دانست که استاد بهاء الدین خرم شاهی، دوبار - کلیات سعدی ویراسته زنده یاد محمد علی فروغی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۱ ه. ش.) را بازویرایی کرده اند: بار اول، در سلسله منشورات مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛^{۹۸} بار دوم - با مقابله با بعضی دیگر و ویراستهای آثار سعدی و افزایش بعضی فواید

عَجَب است که استاد عالی قدر آکسفورد، هم در این کتاب و هم در مقاله مفزده ای که درباره سعدی و تصوف پرداخته است، هزار و یک چیز مربوط و نامربوط را بر مددعای خود گواه می سازد، ولی یک تک پا به اسناد شرح حال سعدی و آنچه همروزگاران و پسینیان قریب العهد شیخ تنظیم و تحریر کرده اند، نزدیک نمی شود

۹۵. شگفت آنکه در متن انگلیسی کتاب، نشانی یکایک نصوص کلیات سعدی را که نویسنده به آن زبان نقل کرده و در تضاعیف تألیف خویش گنجانیده است، ذیل هر فرقه به دست داده اند؛ ولی در ترجمه فارسی این نشانی ها نیز حذف شده است! ... شاید خیال کرده اند خواننده فارسی زبان اهل این «سوسول بازی» ها نیست!!!

۹۶. نمونه وار، بنگرید بدین که در مقوله فراغ دامنه ای چون خصال فرمانروایان و فرمانروایی در تاریخ ایران (سنج: ص ۱۲۷) و «بحث و تحلیل مشروح درباره جامعه شناسی تاریخ ایران» (ص ۱۶۳)، تنها نمونه ای که سراغ می دهند، همانا تألیف خودشان در باب تاریخ و سیاست ایران است.

۹۷. نمونه ای از این ولع نمایان و نگذشتن از باز نمودن خرد و کلان افاضات خود و اصرار و ابرام در این باب، آن است که در کتابی که مقدمه اش تاریخ ۲۰۰۵ م. (ص ۱۱) دازد به آثار چاپ شده خویش در ۲۰۰۶ م. (ص ۱۶۲ و ۱۶۷) هم ارجاع می دهند. ... پیدا است چه قدر تا واپسین دم و آخرین بازبینی ها، مصر بوده اند چیزی از قلم نیفتد و فایده ای از خواننده فوت نشود!

۹۸. چاپ پانزدهم این ویراست، به سال ۱۳۸۹ ه. ش. صورت گرفته است.

و توضیحات - در چاپی که «انتشاراتِ دوستان» منتشر کرده است.^{۹۹} با این همه، قول آقای کاتوزیان را مُنکر نتوانستم شد و دربارهٔ این ویراست (مَزْعوم الطَّبع!) «نشر آروین»، از خود اُستاد خُرْمشاهی پُرسان شدم. ایشان نه تنها وجود چُنین ویراستی را نَفی کردند، تصریح نمودند که ناشیری به نام «آروین» نمی شناسند!!! نمونهٔ دیگر، در کتاب آقای کاتوزیان، این گونه شناسانیده شده است:

«میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری، کلیات سعدی، بمبئی، مظفری، ۱۲۹۶ ش.» (ص ۱۶۵).

آیا کَلِیَاتِ سَعْدِي مُصَحَّحَانِي به نام «میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری» داشته است؟! ... عَلَي الظَّاهِرِ، خیر! ... گویا آقای کاتوزیان نامهای «آقامیرزا ابراهیم» و «آقامیرزا مُحَمَّد کریم» دو پَسَرِ صَاحِبِ «مطبع مظفری» بمبئی را که در آنجامهٔ کَلِیَاتِ سَعْدِي چاپِ سَنَگِي مُصَحَّحِ «فَصِيح المُلک شوریده شیرازی» به عنوانِ مُبَاشِرَانِ طَبِعِ کتاب آمده بوده است،^{۱۰۰} بدین ریخت و به عنوانِ مُصَحَّحَانِ کتاب آورده اند؛ حال آنکه مُصَحَّحِ اَصْلِي کتاب، همان شوریده شیرازی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵ هـ. ق.) است که چاپِ مذکور نیز به نام او اشتها یافته و دَسْتِيارِوي در این کار، محمود بنِ عَلِي نَقِي شيرازی (ف: ۱۳۱۴ هـ. ش.) بوده است که متن را نیز وي کَتَابَتِ کرده.^{۱۰۱}

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفَشَانِي نوبسندهٔ مفضالی چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دَازَد و خاستگاهِ بَهِمَانِ اِفاَصَتِ ايشان کُجاست. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصطِلاخ - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود، اَغْلَبِ ما را در چُنين عَوَالِمِ هَنباز نَمِي فرمایند!!

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفَشَانِي نوبسندهٔ مفضالی چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دَازَد و خاستگاهِ بَهِمَانِ اِفاَصَتِ ايشان کُجاست. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصطِلاخ - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود، اَغْلَبِ ما را در چُنين عَوَالِمِ هَنباز نَمِي فرمایند!!؛ شاید هم در قَد و قَوَارِه خوانندگانِ فَلَکِ زده‌ای مِثْلِ ما نَمِي بِيَنَدِند که حَس و حَالِ تَتَبُّعَاتِ فِراخِ دامنه‌ای چون آن ايشان را داشته باشیم و چهارتا کتاب و مَقَالهٔ وَرَقِي بَرَنِيم!

نمونه را، حضرتشان در بابِ اِشْتِهَارِ کُستَردهٔ دامنِ سَعْدِي در زَمَانِ حَيَاتِش بَحْثِي کرده و سپس فرموده اند: «مثلاً، نامه‌ای از آن روزگار، نوشته شده در آناتولی (که محمد قزوینی کشف کرد)، با قطعه‌ای کوتاه از سعدی آغاز می‌شود که حاکی است آن شعر خاص، و آثار او به طور کلی، در آن نقطه از جهان شهرت داشته است.» (ص ۳۷) ... در بابِ اینکه آن نامه در کدام مجموعه مُنَدَرَج است یا مُحَمَّد قَزْوِينِي دَقِيقًا کُجا این معنی را اِظْهَار کرده است، لَب نَمِي جُنْبَانَد؛^{۱۰۲} و شاید - از بِن - به این لُوشِ بازِي‌ها، خاصه در چُنين «پژوهش» های «مستند و دقیق»، عقیده‌ای ندارند! حالا یک بیچاره‌ای اگر خواست بدانند این نامه کُجا بوده و علامهٔ قزوینی درباره‌اش چه گفته است، - به اِصطِلاخ ما اِصْفَهَانِيها - خیلی «آقاوار» چَند ذَه جُزءِ مَقَالَات و یادداشتها و تَصْحيحات و حَتّٰی مُرَاسَلَاتِ چاپ شده از علامه مُحَمَّد قَزْوِينِي را تَصَفَّح می‌کند؛ اگر به مقصود دَسْت يافت، فَبِها، وگرنه، سُراغِ حَطْطِي‌ها و چاپ نشده‌ها می‌رُود. اگر باز هم نیافت، احتمال می‌دهد این فائدهٔ علمی به طور شِفاهِي و از طَرِيقِ عَنَعْنَهٔ مَرسومِ عَلَمَا به گوش اُستاد کاتوزیان رَسِيدَه است و ايشان به هَر دَلِيلِي مِیلشان نَکَشِيدَه است در ضَمْنِ «پژوهش ... مستند و دقیق» خویش، نه مَثَلًا سُخْرَانِي یا ...، به مَآخِذِ خود اِشَارَتِي بفرمایند! ... تازه باید مَضايِقِ کارِ اُستاد را نیز در نَظَر داشت. آخِرِتا پايِ مَبَاحِثِ مَهِمِ تَرِي، مانند اِبتِلايِ شَيْخِ سَعْدِي به نوعی «افسردگی پَس از زايمان»، یا سَبِيه‌سازِي خَيَالِي زندگِي سَعْدِي به حَيَاتِ اَبُو حَامِدِ عَزَالِي، در میان باشد، آیا باید از اُستادی چون هُمایون کاتوزیان اِنْتِظَار

۹۹. چاپ پنجم ویراستِ اَخيرِ الذِّکْرِ، به سال ۱۳۸۶ هـ. ش. صورت گرفته است.

۱۰۰. سَنَج: - کَلِیَاتِ سَعْدِي، به تَصْحيحِ فَصِيحِ المُلکِ شوریده، به حَظِّ مِيرزا مُحَمَّدِ اَدِيبِ مُصَطَفَوِي، ج: ۱، شیراز: اِنْتِشَارَاتِ اَدِيبِ مُصَطَفَوِي، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۴۳۲.

۱۰۱. دربارهٔ این ویراستِ فِخْرِي کَلِیَاتِ سَعْدِي، نَگَر - کَدَرِ عَارِف (جشن نامهٔ دکتر عَارِفِ نَوشاهِي)، به خواستاری: سَعِيدِ شَفِيعِيون - و - پَهروزِ اِيْمَانِي، ج: ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱ هـ. ش.، صص ۱۰۷ - ۱۱۲) (مقالهٔ رِوَايَتِ فَصِيحِ المُلکِ از آثارِ اَفْضَحِ المُنْتَكَمِينِ به قَلَمِ نَگازنده).

۱۰۲. نیز سَنَج: مَتْنِ اِنْگِلِيسِي، ۲۲. p.

تا ببینند و بچشند خواندنِ مِحْنَتِ بار و آنگاه مُطابَقَتِ دادنِ این تَرْجَمَه ناهمواری بی‌بندوبار با متنِ اصلی چه مَرَاتَبی دارد! ... باری، در مواضعی چند که شاهکار ایشان را با اصلِ سنجیدم، برآستی از کار و بار این مَترجمِ پُرکارِ ذوفنون خیره‌ماندم و «لا حول» ها گفتَم.

یک رَسَم از یادرفته شیرازی!

أستاذ فیروزمَند یک جا (ص ۲۴) مَرقوم داشته‌اند:

«... سعدی ... تاریخ مرسوم وفاتش بین ۶۹۱ و ۶۹۴ ... است.»

راستش با این کوره سوادى که مُخْلِصِ دارد، بعید است بروشنی دَرْتَوَاند یافت که «تاریخ مرسوم وفات» چگونه چیزی است؟! ... آیا این تاریخی است که «عَلَى الرَّسَمِ» شَخْصِ در آن می‌مُرده است؟! ... یعنی مثلاً در شیراز رَسَمِ بوده است که سعدی بین سالهای ۶۹۱ و ۶۹۴ بمیرد؟! ... خوبست مَرْدُمِ شناسان همین جا دَست به قَلَمِ شَوَند و «آیین مَرْدُمی مرگ شیخ سعدی» را در عداد آنچه از «فولکلور» و فرهنگ عامه اقلیم فارس باید استدراک شَوَد، محسوب دارند! ... راستی که این شیرازیها چه رُسومِ عجیبی داشته‌اند!!! ... که می‌داند؟! شاید از بَخْتِ بَلَدِ ما، کتاب «حافظ» هم در مجموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» به قَلَمِ توانایِ همین مَترجمِ به فارسی (!؟) تَرْجَمه گردید و از رهگذر آن، «تاریخ مرسوم وفات» حافظِ شیرازی هم دَسْتگیرمان شد!

ابتدائاً که به زرفایِ تعبیرِ مَترجمِ پی‌نُبرده بودم، به متن انگلیسی کتاب سَرک کشیدم و آنجا (p. ۱۰) دیدم نوشته‌اند: «the traditional date of his death» و با آن سَرسوزنِ انگلیسیِ آکابری که بَلدم، خیال کردم مقصود تاریخی است که به عنوان تاریخ وفاتِ سعدی منقول و مأثور است و جا افتاده و زبانزد شده. ... خوب شد تَرْجَمه اُستاد فیروزمَند به فریادم رسید و بابی نوازِ ابوابِ معارف مفتوح گردید!

نگارش در گردش!

در وَصْفِ نَصِيحَةِ الْمُلُوكِ عَزَالِي می‌خوانیم: «نوشته شده در گردش قرن ششم» (ص ۲۴).

«گردش قرن ششم» دیگر چیست؟! ... آیا این هم یک رَسَمِ از یادرفته است؟! ... آیا مَراسمی مثلِ سیزده بدر نبوده؟! ...

در متن انگلیسی کتاب (p. ۲۷) آمده است:

«written at the turn of the twelfth century»

«turn» را شاید خاُمَدَسْتی چون مَن، بی‌دَرَنگ و تَأَمُّل، به معنای مشهور آکابری آن، یعنی همان «گردش» و چرخش و پیچیدن، برگرداند؛ اَمَّا مَترجمِ جَسابی، لابد به واژه نامه‌ها رُجوع می‌کُند و آنجا می‌بیند که در معنای «the turn of the century» نوشته‌اند: «شروع / آغاز / آستانه قرن جدید».^{۱۰۶}

داشت به کارهای بیهوده‌ای چون ذِکْرِ مَأْخَذِ و مَنَبَعِ و گُزارِشِ مَشْخَصَاتِ مُسْتَدَاتِ خود پیردازد؟! ...

ما که راضی به زَحَمَتِ ایشان نیستیم! وانگهی، در دورانِ ما نیز کم نیستند عزیزگردگانی که مُعْتَقِدند چُنین چون و چراهایِ ما، قِشْقِرِ قِ بَهانه‌گیران و هِیاهویِ بیکارگان و نِقِ نِقِ اَلْکِیِ مُشْتی میرزا قَلَمْدان است،^{۱۰۳} و هَمین کارها را کرده‌ایم که بعضیها خیال می‌کنند ایرانی جَماعت «بی‌جنبه» است و لیاقَتِ چُنین «پژوهش» های «مستند و دقیق» «کرون» پَسند ندارد! ... باری، کسانِی هَم هَسْتند که مُعْتَقِدند وَظیفه نویسنده در چُنین کتابی آنست که مَأْخَذِ چُنان قولی را بروشنی مُبَيِّنِ دارد. اگر شُما نیز از این شُمارید، بدانید آن مَأْخَذِ و نشانی که آقای کاتوزیان در کارِ دَرَجِ آن اِهمال فرموده‌اند، این است: یادداشت‌هایِ قَرونی، به کوششِ ایرجِ افشار، ج: ۳، تهران: انتشاراتِ علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش، ۵ / ۱۰۴ / ۱۰۵ -

اِنْهَازِ مُضَاعَف!

مُردَمِ ز مردمانِ مَن و مُردنَدِ مَرْدَمَانِ

از مَن، تـسـوباز ناز کُـنـن و باز ناز کُـنـن^{۱۰۴} [!]

(همایون کاتوزیان)

در لشکر شکست خورده عبارات و فصول کتاب پریشان سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، که در برابر دیدگان خواننده مُتَحَوِّلِ ناگُریز رُزّه می‌رُود، تَرْجَمه آقای کاظمِ فیروزمَند، پیرایه‌ای علی‌جده را می‌ماند که برنگاری دَلَبَرِ و دَلَبِنْدِ بَسْتِه باشنند!^{۱۰۵} این خَصِیصَه تَرْجَمه فیروزمَندانه کتاب، عَلَی اَلْخُصُوصِ بَر کُسی هُویدا می‌گردد که پیش از این به مُطالعه غایبِ هَمین مَطالِبِ در کتابِ تَألیفی آقای کاتوزیان (یعنی: «سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، تهران: نشر مرکز») مُفْتَخِر شده باشد!، و اینک آن لُقْمَه گلوگیر را بخواهد دیگر باره از رهگذرِ تَرْجَمه‌ای نازسا و مَخدوش دور سَر بگرداند و دیگر باره بَلَعِ کُند!

مَن سَرایایِ تَرْجَمه آقای فیروزمَند را با متنِ اصلی آن برآبر نکرده‌ام و گُمان می‌کنم جنابِ ایشان خود به چُنین «کِیْفَر»ی اَحَقِّ اند و اولی ...؛

۱۰۳. حَتّی ای بسا بگویند: چه فَرْقی دارد که کَی گفته و کُجا گفته! ... گیزم قَرونی کَشْفِ نَکَرده باشد، خوب میثوی که کرده!! ... برِوید مقاله سَودَمَندِ ذِکْرِ جَمیلِ سَعْدی را در کتابِ نَقْدِ حَالِ اُستادِ اَنوشه یاد مِجْتَبی میثوی بخوانید و ببینید که آن پُوهنده قَعید می‌گوید که در کُتُبخانه‌هایِ تَرکیه نَسْخَه حَظی مَنَسَبَاتِ یک نَفَر طَبیبِ قونیه‌ی را دیده است که مُعاصرِ سَعْدی بوده و یکی از نامه‌هایِ خویش را با قِطعه‌ای از منظوماتِ گُلسْتانِ شیخِ آغازیده، و در ضمنِ نامه‌ای دیگر هم آبیاتی چند از سَعْدی آورده، و در یکی از سَروده‌هایش نیز شَعری را از سَعْدی اِستِقبال کرده، و از جَمعِ قَرائین هُویدا می‌گردد که سالها پیش از وفاتِ سَعْدی شَعری در قونیه اَشنایِ اَهلِ فَضْل بوده است و موردِ تَمَثُلِ واقع می‌شده (شرح و گُزارِشِ عالِمانه مِثْوِی وار این معانی را، خود بخوانید در نَقْدِ حَالِ، مُجْتَبی مِثْوِی، ج: ۱، تهران: شرکتِ سِهامیِ اِنتِشاراتِ خوارزمی، ۱۳۵۱ هـ. ش، صص ۳۳۸-۳۴۱).

۱۰۴. مَجَلَه کَلک، خُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

۱۰۵. «خریفِ مَجلیسِ ما خود همیشه دِل می‌بُرد / عَلی اَلْخُصُوصِ که پیرایه‌ای بَرِو بَسْتَنَد» (سعدی).

چه شد؟! ... چنين قرائتی آن هم قبل از «نَهَضَتِ سَوَادِآموزی»؟!

در متن انگلیسی (p. ۲۲) از واژهٔ recite استفاده شده است؛ یعنی: از بر خواندن، از حفظ خواندن.

ابلیس جوان!

در بازگفتِ داستانِ کسی که ابلیس را در خواب دید «به بالا صنوبر، به دیدن چو حور...» (که در بوستانِ شیخ آمده است)، آقای کاتوزیان، و صَفِ ابلیس را از دید آن بیننده، «tall and handsome» نوشته‌اند (p. ۱۱۳). مَترجمِ مرقوم داشته‌اند: «جوانی بلندبالا و زیبا» (ص ۱۲۹).

باید شاکر بود که اگر ترجمهٔ ایشان خواننده را «پیر» می‌کند، دستِ کم ابلیس هزاران ساله را «جوان» می‌گرداند! هرچند نه سعدی گفته باشد و نه نویسندهٔ کتاب!!

الغَاءِ رُجُولِيَّت!

باز در همین کتاب می‌خوانیم: «تعداد شعرهایش خطاب به بزرگان (و دوزن، ترکان خاتون و دخترش ابش خاتون سلغری)، در مقایسه با دیگر آثار او ناچیز است». (ص ۳۹)

از عبارت «بزرگان - و دوزن» چه در می‌یابید؟ ... آیا زنان هیچگاه جزو بزرگان نیستند؟ ... آیا چون برخی از بزرگان مردان نامحرم‌اند، باید حسابِ زنان را از آنها جدا می‌کرده‌اند؟ ... آیا ...؟ ... خیر! مسأله، کم‌لطفیِ مَترجم است و بس! ... آنجا که ایشان «بزرگان» نوشته‌اند، در متن انگلیسی (p. ۲۳)، «great men» نوشته شده است و حضرتشان بی سبب از این ممدوحان که جُمْلگی کبارِ رجال بوده‌اند، **الغَاءِ رُجُولِيَّت** فرموده‌اند!

حرفِ اضافه و تَوَقُّفِ بیجا!

در نشرِ استاد فیروزمند، «حرفِ اضافه» برای خودش داستانی دارد.

مثلاً یک جا (ص ۲۵) مرقوم فرموده‌اند: «... برگذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای!» ... در فارسیِ مُتعارَفِ امروزین می‌گوییم: «... به گذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای».

جای دیگر (ص ۳۹) می‌فرمایند: «... تبحرشان بر اشکال و قوالب شعری ...!» ... آن قدیمها می‌گفتیم: فلان کس در بهمان چیز تبحر دارد.

استاد فیروزمند، - برخلاف کسبهٔ بازار که می‌نوشتند و بردیوار دکان می‌زدند: «تَوَقُّفِ بیجا مانع کسب است!» - به «تَوَقُّفِ بیجا» هم علاقهٔ خاصی دارند؛ و این، شاید از اختصاصاتِ نشرِ کم‌عیار این مَترجمِ پرکار باشد.

نمونهٔ **تَوَقُّفِ بیجا** (و نشانه‌گذاریِ غریبِ ناشی از آن) را در نشرِ ایشان ببینید:

پس کتابِ نَصِيحَةِ الْمُلُوكِ «در گردش» فلان قرن نوشته نشده است، بلکه در آستانهٔ فلان قرن نوشته شده. ... به همین سادگی!

نمونه‌های پُرشماري از این خامدستیها را که مزالِ اَفْدامِ مَترجمانِ تازه کارِ سر به هواست، در این «کتابِ عالمانهٔ ویراسته» می‌توان نشان داد.

در همان صفحه وقتی می‌خوانیم که سعدی «در بوستان ... سعی کرده، اما نتوانسته شعر حماسی معقولی عرضه کند»، به جای دست‌ویازدن برای فهمِ چیستیِ «شعر حماسی معقول»، کافی است بدانیم واژهٔ «reasonable» که در متن اصلی آمده است، علاوه بر معقول و منطقی و ...، به معنای «مناسب و متناسب و درخور و مقبول و مَوْجَه» نیز هست.

وقتی مَترجم با ناشیگری می‌گوید: «... فتحعلی خان صبا در نصیحت نامه از ... [بوستانِ سعدی] تقلید و رونویسی کرده ...» (ص ۴۳)، هر ترجمان میان‌مایه‌ای می‌داند مقصودِ نویسنده این نبوده است که از روی بوستان «استینساخ» کرده‌اند. مَترجمِ اَهْلِيَّتَمَنْد، در چنین مقامی، از برای ترجمهٔ «copy» که در متن اصلی مورد استفاده قرار گرفته، از تعبیری چون گرده‌برداری کردن و سرمشق گرفتن و مانند آن بهره می‌برد، نه «رونویسی کردن»!!!

دربارهٔ بایزید بسطامی که سعدی می‌گوید:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید
ز گرمابه آمد برون بایزید ...

مرقوم فرموده‌اند: «هنگام بیرون آمدن از گرمابه در شب عید ...» (ص ۹۶)؛ در حالی که در متن انگلیسی (p. ۷۹) آمده است: «as he was leaving a public bath on the Festival of Id».

پیدا است گزاردندگان یا پردازندگان حکایت، با تَوَجُّهٔ به ارتکاز و آگاهیِ عمومیِ مسلمانان بدین که کسی چون بایزید در سحرگاه عید به گرمابه می‌رفته و غسلی برمی آورده و مَهْتاي نماز می‌شده است، حکایت را واگویه کرده‌اند. استاد فیروزمند واقعهٔ سحرگاهی را به شبِ پیش منتقل فرموده‌اند. ... خود دانند با بایزید!

در جای دیگر در ترجمهٔ (p. ۸۶) «according to the great Sufis»، مرقوم فرموده‌اند: «بنا بر مشایخ صوفی» (ص ۱۰۲)!!! ... در فارسی می‌گوییم: «بنا بر قول / به قول / به گفتهٔ فلان کس»، نه «بنا بر فلان کس»!! در اصل عبارتِ سعدی هم آمده است: «نقلست از مشایخ معتبر ...».^{۱۰۷}

قبل از نَهَضَتِ سَوَادِآموزی!

در این کتاب، دربارهٔ سعدی می‌خوانیم: «آثارش را حتاً^{۱۰۸} فارسی زبانان بی‌سواد در طول اعصار می‌خواندند» (ص ۳۷).

^{۱۰۷} . کُنایاتِ سعدی، ج امیرکبیر، ص ۸۸۹.
^{۱۰۸} . کذا فی الأصل!

«وصف بسیار زنده و شورانگیز، هرچند هنوز ایده آلیستی، شبی در کنار یار است». (ص ۷۵)

تَعَجُّبِ نَفْرَمَائِد! اِشْتِبَاهِ چَپِي نِيسْت. ايشان پس از کسرهٔ اضافه نشانِ فَاصلِ (ویرگول) می‌گذرانند. ...
ظاهراً می‌خواهند به نحو زبانِ مَبْدَأِ اِعْلَامِ وفاداری کنند؛ و لَوْبَه قِيَمَتِ کَلَه پاشدن خوانندهٔ فارسی زبان و
دَرزَفْتِنِ زَهْوَارِ جُمْلَه خودشان!

به نمونه‌های دیگر بنگرید:

«تقریباً همهٔ این باب از بوستان را می‌توان به عنوان شاهد آشنایی سعدی با مفاهیم و مراتب
صوفیانه و همدلی، اگر نه وابستگی، عظیمش با آن مفاهیم ذکر کرد». (ص ۹۷)

«نکتهٔ بسیار نامعمول، رواداری، اگر نه نسبیّت، مذهبی او است!» (ص ۱۰۹)

خاک بر مَلِکِ الشُّعْرَاءِ بهار خوش باد که می‌گفت: «... که پارسی شناسد و بهای او!»

«ب. ت. ت.»

یکی از مشهورترین آفات و عُیُوبِ «تَرْجَمَه» ها، آن است که ریختهٔ خامهٔ تَرْجُمَان، با قَوَالِبِ زَبَانِ مَقْصَدِ
سازگاری نداشته باشد و تداعیگرِ ساختهای صرفی و نحوی و بلاغی زبانِ مَبْدَأِ باشد که در زبانِ مَقْصَدِ
غریب می‌نماید. به آن کِنِفِیَّتِ ناخوشی که از این ناسازواری حاصل می‌گردد و بر اثر آن، غَرَابَتِ نکوهیده بر
ذِهْنِ مُخَاطَبِ سنگینی می‌کند، در اصطلاح، «بویِ تَرْجَمَه» گفته می‌شود.

تَرْجَمَهٔ آقايِ فیروزمَنْد، از این چشم‌انداز، برآستی از بویناک‌ترین تَرْجَمَه‌هائی است که این سالها دیده و
خوانده‌ام. در نمونه‌های پیشین دیدید و پس از این بسی بیشتر خواهید دید که بویِ تُنْدِ تَرْجَمَهٔ ایشان، گاه از
بویِ «د. د. ت.» هم آزارنده‌تر و تَعَجُّبِ برانگیزتر است، و از حیثِ عَدَمِ وفاداریِ تَرْجُمَانِ به دَسْتَوَرِ و بِلَاغَتِ
فارسیِ مِثَالِ زَدَنی است.

نمونه‌هائی از «بویِ تُنْدِ تَرْجَمَه» را در کار ایشان که به اِخْتِصَارِ و قِیَاسِ، «ب. ت. ت.» می‌توان نامید! از
نَظَرِ بَکْدَرانید:

● «آخوند زاده ... انتشار دیوان سروش اصفهانی - شاعر مشهور آن زمان، اما نه به هیچ روی شاعری بزرگ - را
دستاویزی برای حملهٔ کلیّ اش به شعر فارسی قرار داد». (ص ۱۶)

● «... کسروی - که با وجود احترامی نسبی که برای فردوسی قائل بود به شدت مخالف کنفرانسی بود که به
افتخاروی برگزار شد - اعتقاد داشت، هرچند چندان منطقی نمی‌نمود، که قرار بود کنفرانس بزرگ بین‌المللی
مشابهی به افتخار سعدی برپا شود، اما به سبب مخالفت وی به کنفرانسی داخلی بسنده شده بود.

کنفرانس نشان داد که کیش سنتی ستایش سعدی چون همیشه بسیار شدید است. ...» (ص ۱۷)

● «... این نظر، چنان که دیدیم، در سال‌های پنجاه و شصت و به خصوص در سال‌های هفتاد که دورهٔ
اوج خردگریزی در ایران، همچنان که در دیگر کشورها، بود تغییر یافت تا آنجا که آموزگاران جوان، تقریباً
همه سرسپردهٔ نوعی ایدئولوژی چپ، در کتابهای درسی وقتی به قطعه‌ای از سعدی می‌رسیدند معمولاً آن
را نادیده می‌گرفتند و رد می‌شدند». (ص ۱۹ و ۲۰)

● «به کارگرفتن ارزش‌های معاصر در محیط و شرایط اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوت، مستلزم نوعی
نابهنگامی اندک اما بیهوده است». ^{۱۰۹} (ص ۳۹)

۱۰۹. برخی از این تعابیر جان می‌دهد برای گنده‌گویی‌های ذَهْنِ پُرکَنِ و البتّه بی‌تَمَرِ تَعَضُّیِ گَرْدَنَفَرَاانِ زَمَانِ ما. فرض کنید در فلان مَجَلَه می‌خوانید:
«بهمان کس گفت: جهان غرب، در استلزام نوعی نابهنگامی اندک آفا بیهوده دست و پا می‌زند!» یا: «سناد مبارزه با استلزام نوعی نابهنگامی
اندک آفا بیهوده، به ریاستِ فُلانِی تشکیل گردید!» ... خودمانیم؛ چه لَحْنِ آشنایی دازد!!!

● «عاشق چنان بر سرشوق است که سعادت خود را باور نمی‌کند و مکرر در حیرت است که یا ماجرایش واقعی است یا توهم محض؟ و لحظه‌ای که به حقیقت آن پی می‌برد بدین گمان می‌افتد که ...». (ص ۷۶)

● «... او معتقد است نسبت دادن هر مقدار تصوف به سعدی و آثارش اشتباه است، که تا حدودی ناشی از مصاحبت سعدی با یکی دو صوفی شرعی مسلک است و تا حدودی به سبب وجود چند شعر صوفیانه در میان غزلیات اوست. اما او نمی‌تواند مقدار قابل توجهی مطالب و منابع در باب صوفیگری و صوفیان و درباره آنها در گلستان و به ویژه بوستان ذکر کند». (ص ۹۰)

● «... اتفاقاً، سعدی به ندرت اصطلاح صوفی را به کار می‌برد. چنان‌که در فصل پیشین گفته شد، آن را گاهی در غزلیات او می‌بینیم و اغلب چندان جنبه تکمیلی ندارد که گویی پیشدستی بر نظر کاملاً منفی حافظ درباره صوفیان است در زمانی که صوفیگری اگر نه سنتی تثبیت شده، طریقتی کاملاً جاافتاده شده و نگرش‌ها و رویکردهای صوفیانه آزاداندیش تری در این فاصله ظهور کرده بود». (ص ۹۲)

● «باب دوم گلستان همتای تجربی تری در برابر رویکرد نظری باب سوم بوستان به مضامین صوفیانه است». (ص ۹۳)

● «این رسائل همان نگرش دوگانه را دارند که اخلاص عارفانه و تقوای دینی را رویکردی جایگزین، و هم چنین مکمل، به شناخت و رستگاری می‌دانند». (ص ۱۰۱)

● «اگر اشاره‌های معمول به «خرد عملی» سعدی را از برخی صفحات گلستان بتوان توجیه کرد، در بوستان اندک نشانه‌ای هست، اگر اصلاً باشد، که چنین توصیفی را توجیه کند». (ص ۱۵۹)

● «این شاعر... در اواخر عمر زندگی عاشقانه غنی نه اما همیشه خشنود را با ریاست کاتدرال سن پل درآمیخت». (ص ۱۶۰)

● «سعدی شاعرو نویسنده قرن هفتم هجری و یکی از بزرگ‌ترین شعرای کلاسیک زبان فارسی است. جایگاه او به عنوان یکی از چهره‌های کلاسیک، بنا بر این، جهانی است». (ص ۱۶۰)

و اینک نمونه‌های دیگری از مُنشآت این مُترجم قابل در کتابی که در باب أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِينَ است!:

● «... تا قرن چهارده هجری شاعران دیگری وجود نداشت». (ص ۱۹)

● «تأثیر کلی گلستان این است که سعدی در عین ارج دادن به میراث صوفیان بزرگ گذشته، نسبت به تصوف رسمی زمانه اش تا حدودی بدبین و مشکوک است». (ص ۹۴)

● «بوستان که اثری تأملی تراست، در باب سوم نظرات عمیق تر سعدی در باب زندگی و عشق صوفیانه، طالب و مطلوب را در بردارد». (ص ۹۶)

● «مولوی و عراقی هردو از جمله شاعران ایرانی قرن هفتم معاصر سعدی بودند، اما شیوع تصوف حتا^{۱۱} در میان نخبگان از شاعران و ادیبان بسی فراتر رفت». (ص ۹۲)

(مُشْفِقَانَهُ پِشِنَهَادِ مِی کُنَم هَر کَس رِبَطِ مُفَادِ جُمْلَهُ پَاشَانِ وَ بِي سَرِ وَ سَامَانِ اَخِيرًا فَهَم كَرَد، از آویختنِ نَظَرِ قُرْبَانِي وَ تَعَاوِيذِ كُونِه كُونِ بِر خويشْتَنِ غَافِلِ نَشُوْد!)

بَعْضِ دِيْگَرِ جُمْلَه هَايِ تَرْجُمَانِ اُسْتَادِ رَا بَا هَم بَخَوَانِيْم:

یکی از مشهورترین آفات و عُیُوبِ «تَرْجَمَه»ها، آن است که رِیْخْتَهُ خَامَهُ تَرْجُمَانِ، بَا قَوَالِبِ زَبَانِ مَقْصَدِ سَازْكَارِي نَدَاشْتَه بَاشَد وَ تَدَاعِيْگَرِ سَاحْتَهَايِ صَرْفِي وَ نَحْوِي وَ بَلَغِي زَبَانِ مَبْدَأً بَاشَد که در زَبَانِ مَقْصَدِ غَرِيْبِ مِي نَمَايَد. به آن كَيْفِيَّتِ نَاخُوشِي که از این ناسازواری حاصل می‌گردد و بر اثر آن، غَرَابَتِي نَكُوهِيْدَه بِر ذَهْنِ مُخَاطَبِ سَنگِيْنِي مِي كُنَد، در اِصْطِلَاحِ، «بُويِ تَرْجَمَه» گفته می‌شود.

یا برتری یا اصلاً چه رابطه‌ای را از این «خَم شُدن» برداشت و افادت فرموده‌اند... تا أصلِ شعرِ فَرْخِي - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - دیده نشود نیز پرونده این رفتارِ نامتعارفِ همچنان مفتوح خواهد ماند!!... لیک اگر مقصودشان چیزی از قبیلِ تعظیم کردن و گزینش نمودن و نماز بُردن باشد - چنان که واژه bow که در متن انگلیسی (p. ۳۷) به کار رفته است، بدین معانی هم به کار می‌رود، در زبانِ شکرین فارسی تعبیر بسیار گویائی برای بیان این معنی هست که شاید این «خَم شُدن»، نادر خورترین آنها باشد!

در همین ترجمه به یاد ماندنی، مرقوم فرموده‌اند: «... قصیده‌ای نه چندان مشهور که در سالهای ۶۵۰ سروده شد...». (ص ۲۵) باز مرقوم فرموده‌اند: «... هر دو در اوایل سالهای ۶۸۰... درگذشتند...». (ص ۲۶) باز مرقوم فرموده‌اند: «... وی شیراز را در سالهای ۶۱۵ ترک کرده بود...». (ص ۲۶)

می‌گویند: بنده خدائی گفته بود که من قبل از انقلاب با دو نفر دعوایم شد و دو نفر آن موقع خیلی بود؛ ده نفر امروز بود!... حالا حکایت این سنوآت است. پیداست از بركتِ قدومِ پرمیمنتِ اتباعِ چنگیزخان، سعه سنوآت فزونی گرفته و هر سال آن قرن برای خودش سالیان بوده است!

یک جای دیگر (ص ۱۵۷) می‌خوانیم: سعدی «صوفیان بزرگ افسانه‌ای را سخت می‌ستود».

«صوفیان بزرگ افسانه‌ای» دیگر کیستند؟! آیا کسانی چون بایزید بسطامی و ذوالنون مصری و...، شخصیت‌هایی افسانه‌ای بوده‌اند و -مثلاً- وجود خارجی نداشته‌اند؟!

در متن اصلی (p. ۱۴۳)، سخن از «legendary grand sufis» است. واژه legendary به معنای افسانه‌ای و اساطیری هست، ولی معنای «مشهور» و «سرشناس» و «نامور» هم می‌دهد؛ فلا حظ!

با این ترجمه شش‌شع شاهکار استاد کاتوزیان، و ارزشهای افزوده ترجمان بر آن تألیف منیف!، دیگر باید در حق این ثحفه فزنگ و لغبت فزنگی ساز گفت:

هیچ پیرایه زیادات نکند حُسنِ تو را!

هیچ مَسَّاطه نیاراید ازین خوبترت!'''

من خواننده هرگز انتظار ندارم نثر آقای مترجم به درخشانی و شیوایی و رسائی نوشته‌های پیشروان نثر معاصر فارسی چونان محتبیبی میثوی و پرویز ناتل خانلری باشد. نیز نمی‌خواهم بمانند بعضی ناصحان مشفق یادآور شوم که: «زیبائی گفتار و شیوایی کلام شما معرف شخصیت شما می‌باشد»،^{۱۱۱} یا «زبان دانی شما معرف میزان دانائی شما است»؛^{۱۱۲}

۱۱۱. سعدی.

۱۱۲. شالوده نحر زبان فارسی، مَحْمَدِ پزوه، تهران، ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۳.

۱۱۳. همان، ص ۴.

● «... خصلتِ ایجاز همراه با فصاحت و زیبایی کلام... سعدی در استفاده نزدیک به کمال از این هنر، هم در نظم و هم در نثر، تقریباً بی‌همتا است. ایرج میرزا، شاعر اوایل قرن چهاردهم هجری، در اثر خود بدان نزدیک می‌شود». (ص ۴۶)

«در اثر خود»؟! ... دَقِيقًا یعنی چه؟ -

● «مقدمه گلستان... در آن از چگونگی پیدایش اثر سخن می‌رود. با نکته‌هایی همراه که تاکنون نادیده مانده است». (ص ۴۷)

«با نکته‌هایی همراه...» دیگر چه صیغه‌ای است؟!

جای دیگر در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می‌خوانیم:

«شعر صوفیانه مولوی در قرن هفتم درست در همان شکل و محتوای اشعار سنایی و عطار در قرن دوازدهم نبود». (ص ۵۳)

مدلول بسیار صریح جمله، این است که «سنایی و عطار» چهار صد پانصد سالی پس از مولوی می‌زیسته‌اند؛ حال آنکه همه کس می‌دانند این دو بر مولوی تقدم زمانی دارند!... دسته گلی که مترجم - سامحه الله! - به آب داده، اینست که به هنگام ترجمه متن انگلیسی (p. ۳۷)، سده حیات مولوی را به تاریخ اسلامی (هجری) بدل کرده، لیک سده حیات سنایی و عطار را با همان تاریخ ترسائی (میلادی) مذکور در متن ایفا کرده و در نتیجه مولوی چند قرنی بر سنایی و عطار مقدم شده است!!!

در ادامه همین شلخته نگاری‌ها، در همان صفحه ترجمه (ص ۵۳) می‌بینیم که مترجم، سده یازدهم تاریخ ترسائی (میلادی) را بدل کرده است به - سده هفتم - از تاریخ اسلامی (هجری)، و در نتیجه، فَرْخِي از شعرای قرن هفتم شده است!

اینکه مترجم، در همان صفحه، رنج یافتن اصل اشعار و عبارات فَرْخِي را بر خود هموار نکند، و به ترجمه شعر فَرْخِي از زبان انگلیسی اکتفا نماید، آنسان که استاد فیروزمند کرده‌اند، البته جای گله‌مندی است؛ ولی اجازه دهید اصل رَشحاتِ قلم ایشان را بیاورم تا معلوم شود گیر و گله اصلی کجاست:

«... در تغزل عاشقانه شاعران قرن هفتم [کذا!]، معشوق اگر معمولاً فروتر از عاشق و شاعر نباشد با او برابر است. فرخی در مطلع شعری عاشقانه می‌گوید: [پس از نزاعی طولانی با محبوبم آشتی کردم]. در شعر دیگری می‌گوید: [محبوب در برابرش خم شد، در حالی که در دوره‌های بعد شاعر و عاشق در روابطش با معشوق کاملاً سرسپرده اوست حتا [کذا!] اگر جایگاه اجتماعی اش بالاتر از او باشد...». (ص ۵۳ و ۵۴)

این که محبوب کسی در برابر او خم شده باشد، البته معانی و مدالیل گوناگونی را احتمال می‌کند؛ و من نمی‌دانم مترجم چه نوع فروتری

فارسی اش حول سَعْدِي مُرْتَكِب شده است؛ و ما در مقاله سَعْدِي خوانی در آکسفورد بدان پرداخته‌ایم؛ فَلْيُرَاجِعْ.

مَزِيدَ فَضَاحَتِ!

برخی از مُتَرَجِمَان، عادت دارند بر کتابی که ترجمه می‌کنند خواهی ایضاحی و توضیحات تکمیلی بیفزایند، و برخی، نه. پاره‌ای از این‌گونه حواشی و توضیحات، گاه ضرور به نظر می‌رسد، و برخی، بیهوده و لا طائِل. مُتَرَجِمِ پُرکارِ کتابِ آقایِ کاتوزیان، عادت به تَحْشِيَه و توضیح ندارد. با این‌همه یک جا در این کتاب، حاشیه‌ای توضیحی مرقوم فرموده است که البته متن را ایضاح نمی‌کند، بلکه بوضوح فرا می‌نماید که مُتَرَجِم حقیقه در ادراکِ متنی که ترجمه می‌کرده ناتوان بوده است.

در متن، بابهای گِلستانِ سَعْدِي مَعْرِفِي می‌شود و سپس می‌خوانیم: «این باب‌ها، همچون باب‌های بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت، شامل حکایات و امثال و لطائفی است که گاهی در اول شخص مفرد روایت می‌شود.» (ص ۴۵).

مُرَادِ مَاتِنِ از عبارت «بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت»، عَلِي زَعَمِ تَرْجَمَه ناخوش و ناهم‌آوازش، روشن است. چنان‌که در دوران مدرسه نیز بارها خوانده‌ایم، سرایش بوستان در ۶۵۵ ه. ق. پایان یافت و تصنیف گِلستان در ۶۵۶ ه. ق.؛ و اشاره مَاتِنِ به همین است که فَرَاغِ سَعْدِي از تَظْمِ بوستان یک سال قَبْلِ از تصنیف گِلستان بوده، و بوستان سالی پیش از نگارش گِلستان در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. مُتَرَجِمِ که مُرَادِ روشنِ مَاتِنِ را در نیافته، در اینجا، در حاشیه نوشته است: «ظاهراً منظور نویسنده انتشار در خارج از ایران است. م.» (ص ۴۵، هامش!!!)

پیدا است آقای مُتَرَجِمِ خیال کرده‌اند نویسنده به چاپی ارجاع می‌دهد که یک سال قبل از تألیف کتاب خودشان، مثلاً به سال ۲۰۰۴ م. در فَرَنگِستان انتشار یافته است! ... آیا ایشان از خود نپرسیده‌اند: مگر بوستان چاپ ۲۰۰۴ میلادی فَرَنگِستان چه خصوصیتی داشته است که فقط و فقط ابواب این بوستان - و نه سایر نُسَخِ بوستان - با گِلستان مُشَابَهَتِهای دارد؟! ...

فَقَطِ مَعْنِي در میانِ ناَمِها! ۱۱۶

بعد از هزار سال نشین با خیال من
وز این کتاب باز تو آنگاه راز کن ۱۱۷

(همایون کاتوزیان)

۱۱۶. «... راه هموارست زیرش دامها / فِطْرَ مَعْنِي در میانِ ناَمِها / لفظها و نامها چون دامهاست / لفظ شیرین ریگی آبِ غَمْرِ ماست / آن یکی ریگی که جوشد آب از او / سخت کمیابست؛ رو آن را بجو...» (مثنوی معنوی).
۱۱۷. مَجْلَه کَلک، خُرْداد ۱۳۷۲ ه. ش.، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

لیک، نیز نمی‌توانم هر نثر شلخته و سبک‌سرانه و هرگونه کثافتکاری قلمی را که به خورد ذهمن داده می‌شود، تَحْمُلِ کُنَم و دَمِ بَرِيَاوَرَم! ۱۱۴

بعضی راینندان گفته‌اند: «... به مرحله‌ای رسیده‌ایم که کیفیت نثر مُتَرَجِمِ به اندازه دِقَّت و وسواسِ او اَهَمِّيَّتِ پیدا کرده است.» ۱۱۵

ما البته آسوده‌ایم و فارغ‌البال؛ چه، در کتاب سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، با مُتَرَجِمِ اُستادِ سَرُوکارِ یافته‌ایم که آرج و آرز نثر او کمتر از دِقَّتِی که در کار کرده نیست!!!

کَشْفِي بُزُگِ در باره مَثْنَوِي مَعْنَوِي!

اُستادِ کاظِمِ فیروزمند که در باب تاریخ و فرهنگ و ادب ترجمه‌های پُرشمار مُرْتَكِبِ گردیده‌اند؛ فَرُوتَنانه و بی‌هیچ هیابانگ، کَشْفِي بُزُگِ را در باره مَثْنَوِي مَعْنَوِي در ضمن سَطْرِي مُنْدَرَجِ ساخته‌اند؛ و آن، اینکه مَثْنَوِي مَعْنَوِي که ما عمری خیال می‌کرده‌ایم «مَثْنَوِي» است، «عَزَل» است! آری، «عَزَل» است!!

تَرْجَمَه اُستادِ فیروزمند را خود بخوانید و در این کَشْفِ بُزُگِ هَنَباز گردید:

«آخرین بیت شگفتا که یادآور بیتی از مولوی است ... در عَزَلِ مشهوری که از زبان نی سخن می‌گوید:

سَرَّ مَنِ از نالَه مَنِ دور نیست
لیک گوش و چشم را آن نور نیست» (ص ۹۸)!

صَعْفَ الظَّالِبِ و المَطْلُوبِ!

برخی از ندانم‌کاری‌های مُتَرَجِمِ کتابِ سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، گویا به واسطه تَبَعِيَّتِ او از ندانم‌کاری‌های خود اُستادِ کاتوزیان است در تألیف فارسی اش موسوم به سَعْدِي: شاعر عشق و زندگی که زین پیش نشر مرکز به چاپ و بازچاپ سَرَفَرَازي یافته است.

به عنوان مثال، «پیرامنت» را در جایی که در کنار «تَنَّت» و «رَفْتَنَّت» و «رُوزَنَّت» و «دَامَنَّت» و «مَسْکَنَّت» و ... کلمه قافیه واقع شده است، «پیرامُنْت» - به صَمَمِي مِم - ضبط کرده (ص ۷۳)، و تَوَجُّه نداشته‌اند که واژه «پیرامن» به تصریح اَهْلِ لُغَتِ هم به پیشِ مِم «پیرامن» تواند بود و هم به زَبَر «پیرامن». بدین سان، انسجامِ آوایی و خوانشِ صَحِيحِ و اَصِيلِ قافیه شعر سَعْدِي را - به نحوی که از میان مایه‌ترین آشنایان ادب مدرسی مُسْتَبَعِد است، تَبَاهِ کرده‌اند (وگرچه اصل قافیه برقرار باشد).

عین این ندانم‌کاری و خوانش ناخوش را خود دکتر کاتوزیان در تألیف

۱۱۴. درباره نثر پند و ساختارهای غیرفارسی و عبارات ناهموار و ناستواری ترجمه این مُتَرَجِمِ پُرکار، نیز نگارنده مَجْلَه جهان کتاب، مُرَادِ و شَهْرِيوَر ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، صص ۴۵ - ۴۷ (مقاله خانم آرزو رسولی).

۱۱۵. از پست و بُنْدِ تَرْجَمِه (هفت مقاله)، کریم امامی، ج ۳، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۲۳۵.

بیش از ده و آند سال پیش و در بَحوهٔ آن «شکوفایی مطبوعاتی و تحوُّل اجتماعی» که پیش از «وقوع» مُصیبتِ بار دولت «مُعجزهٔ هزارهٔ سوْم»! رُخ داد - و «راستی» آن شکوفایی و گشایش نیز بمانند «خاتمِ فیروزهٔ بوِ اسحاقی»، «خوش درخشید ولی دولتِ مُستعجل بود!»^{۱۱۸}، به طور اِثفاقی در سَفَری با یکی از جوانان پُرشور روزنامه‌نگاران سالها که از رسیدگان این سالها بشمارست، هَمَنشین و هَمَمَقَدَم بودم. نیک در یاد دارم که با شوری فزاینده و نازشی بالنده می‌گفت که: ما خودمان در روزنامهٔ فُلان و مجلهٔ بهمان چُنین و چُنان کرده‌ایم و «فُلان کتاب را توری» بوق کردیم!

از آن روز تا همین امروز، هرگاه دیده‌ام کتابهایی را - و کتابنویسانی را - با تبلیغ و تعریف و توصیف‌های روزنامه‌نگارستی و کارهای صوری دیگر، بر سر زبانها انداخته و مهم جلوه داده‌اند، یادم به تعبیر صادقانه و جوانانهٔ آن روزنامه‌نگار می‌افتد و این که می‌توان چه چیزها را «توری» بوق کرد!

نویسندگان پُرشمار و کتابهای نِسبَةً زیادی را می‌شناسم که در این دو دهه، به مددِ همان «بوق»، صَد رنشینِ مَحافل و مَجالس و طاقچه‌ها و قفسه‌ها شده‌اند.

در جامعه‌ای که طالعِ کتاب و قلم زبون گشته است و نگون، و فرهنگ و فرهنگمندی را رونقی نیست، از ترویج و تبلیغ نوشته‌ها و نویسنده‌ها باید استیصال کرد؛ آما نه هر نوشته‌ای، و نه هر نویسنده‌ای.

به گواهی همین کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، و امثالِ آن، مقام و نام کَسانی چون «پاتریشیا کرون» و «مُحَمَّد عَلی هُمایون کاتوزیان»، در عرصهٔ مطبوعات و تبلیغات فرهنگی ما، بیش از آنچه طاقت و لیاقت داشته‌اند، بزرگنمایی شده است، و سلسله‌هائی چون «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، افزون بر قیَمَتِ راستینشان، توصیف و تبلیغ گردیده‌اند. نتیجهٔ همین تبلیغاتِ نه چندان واقع‌نمایانه، آن می‌شود که همین کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، با این حُسنِ روزافزون که مذکور اُفتاد! و مزیای و سَجایای عاشقِ کُشی که ملحوظ گشت!، شهر آشوب شود و در بعضی کتابفروشیهای بزرگ تهران به یکی از دَه کتاب پُرفروشِ هفته بدل گردد!^{۱۱۹} «چشم بد از روزگارش دور باد!».

با نمونه‌هائی که تاکنون از این کتاب در همین مقاله آوردم، و با شرحی که زین پیش در مقالهٔ سَعْدی خوانی در آکسفورد نوشته‌ام، بعید می‌دانم اُحدی از اولوالألباب، چُنین اِقبالها را پیمایِ طبعیِ ژرفای اُنظار و آرای سَعْدی شناختی مؤلّف نامتَبَع کتاب، یا گیرائی و خوشخوانی و صَحّت و دِقّتِ ترجمه‌های مُترجم پُراک و ولی خامدستِ آن، قلم دهد.

در این کار فیروزمندی که راست؟!^{۱۲۰}

راست آنست که نویسنده و ترجمان و ویراستار و ناشر کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، هریک به سهم و نوبهٔ خویش، دادِ کمِ لطفی داده‌اند!

در نُسخه‌ای از کتاب که در اختیار منست، صَفحات ۹۶ - ۱۱۳ درهم ریختگی دارد؛ یعنی: ترتیبِ صَفحات از این قرار است: ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۰۵، [۱۰۶]، [۱۰۷]، ۱۰۸، ۱۱۳. گویا این مُشکل، نه مُختَصّ و مُختَصَّهٔ نُسخهٔ داعی، که عیبی است فراگیر که به لَعزَش در ترتیباتِ فِتّی تشر بازمی‌گردد.

ناشر در بابِ اِصلاحِ نمونه‌های خُروفنگاشتی هم سهل‌انگاری کرده است و از این حیث نیز کتاب را -

۱۱۸. حافظ.

۱۱۹. چنان که زین پیش نیز یابشازتی گفتم، بر بنیادِ جدولی که هفته‌نامهٔ صدلا(ش ۹۰، شنبه ۲ مرداد ۱۳۹۵ [ه.ش.])، ص ۸۲) از «پرفروش‌های هفته [ی] چهارم تیرماه» به چاپ رسانیده است - وَالْغُهدَةُ عَلَی الْمُخیرِ، کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، دهمین کتاب پُرفروش «شهرکتاب»های «ابن سینا» و «نیوران» و «مرکز» قلمداد گردیده است.

۱۲۰. «بینیم کز ما بُلندی که راست / در این کار فیروزمندی که راست» (نظامی گنج‌ای)

سهل انگاری در پردازش کتاب، بیش از اینهاست. بر ظاهر صَفْحَه عنوان، جایی که مثلاً مَشَخَّصَاتِ مَتَنِ اَصْلِي / مَاخَذَ تَرْجَمَهُ حَاضِرًا آورده اند، مرقوم داشته اند:

Sa'di

Homa Katouzian

Oneworld Publications, ©2006

Translated into Persian

by Kazem Firouzmand

Naamak Publications

Tehran 2016.

لائِد تَوَجُّهُ دَارِدِ که اِشْتِمَالِ مُخْتَصَّاتِ کِتَابِشَنَاحْتِي نُسخَه اَصْلِي چاپ فَرَنگ بر مُشَخَّصَاتِ نَشْر تَرْجَمَه کُنُونِي، به مقوله «تَقَدُّم شَيْءٍ بَر ذَاتِ خَوِيش» می انجامد! ... البتّه در بَعْضِ مَمَالِكِ عَالَمِ، و از جمله هَمِين مَرز پُر گُهرِ ما، گاه از این چیزها رُخ می دهد!!!^{۱۲۴}

تنها چاره‌ای که مانده است!

شاید در «کالج سنت آنتونی و انستیتوی مطالعات شرقی» دانشگاه آکسفورد که آقای کاتوزیان به ذکر نام آن در محلّ اِمضای پیشگفتارهای آثارشان (نمونه را: ص ۱۱۲۵) دِلْبَسْتِگی پیوسته و عِنَايَتِ نمایانی دارند، آن قدرها فُرْصَت به دَسْت نیاید، یا دِمَاغِ آن نباشد که اَوْقَاتِ عَزِيزِ را به آمُوختنِ نیا موخته‌ها و تَلْقِینِ و تَکْرَارِ اَبْجَدِ و هَوُزِ عُلُومِ اَدَبِ مَصْرُوفِ دارند. اگر یک تُکِ پا قَدَمِ رَنجِه می فرمودند و چندی در ایران و در میان ما «ایرانیان» که به فرموده ایشان «اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی‌های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت نداریم» (نگر: ص ۱۸) بَد می گذرانند، در بَعْضِ دِه کوره‌های هَمِين سَر رَمِين قَنَاتِ و قُنُوتِ و قَنَاعَتِ، هَنُوزِ هَم مَرْدُمَانِي صَاحِبِ دِلِ و بِي اِدْعَا و پَاک طَيِّبَتِ می یافتند که خواندن و معنی کردنِ شِعْرِ سَعْدِي را بَلَدِ بَاشند و بَتَوَانند به اُستادِ پُر مُدَّعَائِي چون

۱۲۴. البتّه بعضی با این تَقَدُّمِ و تَأخُّرِها مُشکَلِي نَدانند! ... در غیابِ نِظَامَاتِ مَنطَقِي و سَنجِيده در فِکْر و عَمَلِ و فِقدانِ دَقَّتِ در آنچه می گوئیم و می کنیم (یعنی: همان چیزی که اُستاد کاتوزیان هم در آثار و گفتارهایشان خیلی از آن گله مندند!)، چنین تَهافُتِها سِکَنه رَاجِعي است.

به قولِ یک لَطِيفَه قَدِيمي: ظَرْفِ به بَرادَرشِ نَامِه نُوشتِه و گُفْتِه بود که «چند سال است به ولایت سرزنده‌ای، دل‌مان برایت تنگ شده؛ این چند وقت که نبودی برایت زن گرفتیم، خدا یک پسر کاگل زری هم بهت داده؛ لاف‌ل یک سسری به ولایت بز، زنت را ببین، اسم پسترت را هم خودت انتخاب کن!»

۱۲۵ - نیز: سَنجِ: سَعْدِي: شَاعِرِ عَشْقِ و زَنَدِگِي، ج: ۱، ص: ۱؛ و: گُزِيْدِي سَعْدِي: گُزِيْدِي ي گُزِيْدِي، عَزَلِ هَا، بُوَسْتَانِ، قَصِيْدَه هَا، گُزِيْنِشِ و وِيرَيشِ: مُخَمَد عَلِي هَمَايُونِ کاتوزيان، ج: ۱، تهران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص: ۹؛ و: ...

خاصه در نقل عبارات و اشعار خود سعدی (که در چنین متنها اهميت بسیار دارد) - بی غلط یا کم غلط از چاپ برنیاورده.

بدین مثالهاي نادرستی و افتادگی و پریشانی - که ای بسا برخی نیز بد خوانی و بد فهمی باشد، نه سهو حروفنگاشتی، بنگرید:

ص ۳۷: یهود گفت به توره می خورم سوگند ← یهود گفت به توره (/ توریت) می خورم سوگند / اگر از بسیط زمین ... ← گراز بسیط زمین ... / ص ۴۰: وینچه می بینی هم نماند برقرار ← وینچه بینی هم ... / ص ۵۳: جزییات ← جزئیات / ص ۵۶: دیده شیر ← دیده سیر / ص ۷۶: وان تشنه ← روان تشنه / همی ساعتش ← همین ساعتش / بوالعجب ← بوالعجب (یا: بُلْعَجَب) / ص ۷۸: نفحات انس دانی ز چه روی ... ← نفحات صبح دانی ز چه روی ... / ص ۸۱: جو ← چو / ص ۹۵: دوگفتیم ← دو گفتیم / سود ← سو / بخواهد ← بخواند / ص ۹۹: سماع ← سماعست / ص ۱۰۹: اختر ← اخیر / ص ۱۱۳: مُردند حسرت بردند ← مُردند و حسرت بردند / ص ۱۱۴: مؤید^{۱۲۳} ← موبد / ص ۱۱۵: در این بوم حاتم شناسی مگر ← درین بوم حاتم شناسی مگر / اگر گلی ← اگر گلی / ص ۱۲۳: گدا را کند ← گدا را کند / ص ۱۲۵: بحمدالله ← بحمدالله / ص ۱۲۴: بگردد ← بگرد / ص ۱۲۵: شیر خورد ← سیر خورد / ماند و ← ماند و پوست / - ص ۱۲۷: بر آنکو برد نام مردم به غار ← هر آن کو برد نام مردم به عار / ص ۱۳۴: دومین نوبه خانه و بند است ← دومین نوبه خانه و بند است / ص ۱۴۵: خرد له ← خردله / ص ۱۴۶: انگشتری نگین ← انگشتری بی نگین / ص ۱۵۳: مزیت ← مزیت.

وانگهی، چون در این کتاب می خوانم: «شنیدم که درویش^{۱۲۲} را با حدّثی بر خُبثی گرفتند» (ص ۳۶) و می بینم «خُبث» را «خُبث» خوانده اند، یا می خوانم: «با خمر خمار است» (ص ۳۶) و می بینم که «خمار» را «خَمَار» خوانده اند یا می خوانم: «درویش از آنجا که فراغ ملک قناعت است، سر برنیاورد» (ص ۱۴۷) و می بینم که اضافه را در «فراغ ملک قناعت» تشخیص نکرده اند،^{۱۲۳} حق دارم مُخْتَمَلِ بَدَارَمِ پَر دَانَدِگان و طابَعانی که گویا روخوانی گِلِستانِ را نمی دانند، بسیاری جا بهای دیگر نیز لغزیده باشند؛ و خلاصه هر کثافتکاری سَبْکَسَرانِه را در کتاب، بی دَرَنگ نَباید «عَلَطِ چاپی» و «سهو حروفنگاشتی» قَلَم داد! ... آری، بیهوده سیاهه گناهان کرده و ناکرده حروفنگاران را دراز نکنیم!!

۱۲۱. نویسنده «موبد» به ریخت مَهْمُوزِ «مؤید»، گویا از ابتلائات مُترجم کتاب است و در دیگر تراوشهای قَلَم کُنیرالزَمِ ایشان نیز مشهود.

سَنجِ: مَجَلَه جِهَانِ کِتَابِ، مُرداد و شَهْرِيُوزِ ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص: ۳۲۷ و ۳۲۸، ص: ۴۶ (از مقاله خانم آرزو رسولی در نقد ترجمه ای از همین مُترجم).

۱۲۲. کذا.

۱۲۳. کافی بود عِبَارَتِ سَبْسِينِ سَعْدِي را - که می گوئید: «سلطان از آنجا که سطوت سلطنت است، برنجید» - بَقَائِلِ بَخَوَانَدِ و با این بسنجند.

کاتوزیان هم بیاموزند و برخلاف او با خوارداشت این خاکِ کم آب ولی آبرومند، نَزْدِ امثالِ پاتریشیا کرون، آبروی مَثَلًا کادمیک دَسْت و پا نَکُنند.

اندراج این تالیفِ سَطْحِي دکتَر کاتوزیان در مَجْموعه «سازندگان جهانِ اسلام»، بی هیچ گُفت و گوئی، آرج و آرزِ خودِ سلسله رازیرِ سُؤال می بَرَد و ما را با این پُرسشِ جَدِي رویاری می گرداند که وقتی در چُنین مَجْموعه ای، در مَعْرِفِي سَعْدِي شيرازی که از اَشْهَرِ مَشاهیر است و جهانی کتاب و مقاله و رساله در بابِ او و آثارش قَلَمی شده و به چاپ رَسیده، اینگونه کاهلی و کوتاهی شده باشد، در شناختن و شناسانیدن بسیاری از دیگران که درباره شان به چُنین پُشتوانه هائی از منابع و مَطالعات نَتوانِ اِسْتِطْهَار و اِسْتِخْضار داشت، چه کرده اند؟! ... باز گُلی به جَمالِ بَعْضِ هَمانِ مُسْتَشْرِقِانِ خاچِ پَرَسْتِ قَدِيم و اَسلافِ اِسْتِشْراقِ پارْدُمِ سايیده عَصْرِ وِیکتوریا!

این کتابِ ناپخته و نابسامانیهای آن، گواهی است روشن بر عَدَمِ اَهْلِيَّتِ «پاتریشیا کرون» در گزارِ دِ وَظِيْفَه حَطِيرِي که بر عهده داشته است، و نشان می دهد این خاورشناسِ آوازه مند، چه اندازه در ساماندهی مَجْموعه تَحْتِ اِشْرافِ خویش ناکامیاب بوده است.

نگرانی خواننده ایرانی وقتی مُضاعَف می شَوَد که فَرَا ياد آرد نَمَكِ این آش را مَتْرَجِم چه سان مَزید کرده است! ... اینک می توانیم از خود پُرسیم: وقتی در این سلسله، شناختنامه «سعدی» ایرانی و آشنای ایرانیان، با یک نویسنده ایرانی و یک مَتْرَجِمِ ایرانی، اینگونه غریب و مُسْتَعْرَب می تَوَاند شُود!، بَر اَمثالِ ابنِ عَرَبِي و ابنِ رُشد و ... و ... که لَأَبْدِ خودِ غَرِيبِ تَر و غَرِيبه تراند، چه ها تَوَاند رَفْت؟!

عِجَالَةً، کتابِ سَعْدِي، شاعرِ زندگی، عشق و شَفَقَت، براستی کتابی است ناخوشگوار و بی سامان. مَعايِبِ فراوانی دارد که در این نوشتار مَذکور نَشُدِه است؛ بویژه از آن روی که طاقَتِ خودِ من به سَر آمد، و بِاحْتِمَال، طاقَتِ خوانندگانِ این سَطْرها نیز!

به قولِ عَبِيد:

بَدِ او گرچه گُفته ام بسیار،
چون که واینبی، آنذکی باشد!

حَقِ آنست پردازندگان و عَرَضه دارندگان چُنین مَتاعِ ناموزون و دَفْتَرِ بی اندام، به جای اِعْتِزاز به کاری که کرده و حَطِ زشتی که نوشته و رَقَمِ ناخوشی که بردفتر «سعدی شناسی» کشیده اند، اِنْصاف به حَرَجِ دَهند و لَأَقْلِ شَرْمَنده باشند!! ... در این میانه شاید کمِ تَقْصیر تراز همه، هَمانِ غَرِيبگانِ غَرِيبی باشند که خواسته اند چیزی در شناخت و شناسانیدن سَعْدِي شيرازی اِنْتِشار دَهند ولی نَتوانسته اند و در این اِقدام، دُچارِ اِهْمال و تَساهُل و فُرُوگْداری شده اند؛ و آنگاه قَرِيبانِ خودمانی، از نویسنده و سپس مَتْرَجِم و ویراستار و ناشر ایرانی، هریک به نوبه خود، برای اِهْمالِ کاری و فُرُوگْداری مَزید فرموده و در اَدایِ حَقِّ فَرهنگِ ایران و خواننده دُستدارِ سَعْدِي شوربختانه کوتاهی و جفا کرده اند. به قولِ خودِ شَيْخ: «فَضْلُ از غَرِيبِ هَسْت و وَفا در قَرِيبِ نِيسْت!»؛ وَالسَّلَام!

